بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

بفضله تعالی که درین زمان به برکت آوان این رساله نافعه حاوی محاورات فارسی

عروض سیفی

۱۳۰۵

بحسن اهتمام ابوالحسنات قطب الدین احمد بار اول ماه جون سنه ۱۸۸۸ع

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ رونق طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل علم العروض میزان الاشعار والصلوة علی صاحب دیوان الرسالة و اهل بیته الاطهار اما بعد بدان که باعث بر این تالیف آن بود که گاهی با اصحاب از کتب عروض مباحثه کرده می شد در هر دقیقه نکته می طلبیدند و بر هر مدعا دلیلی عقلی یا نقلی می شنیدند که آن نکات و دلایل تمامها در هیچ کتاب این فن از تصانیف عربی و فارسی متقدمان و متاخران نبود و بحکم آنکه العلم صید والکتابة قید خواسته شد که بجهت حفظ آن سخنان رساله ترتیب داده شود و نظم که در آن سر هر سخن باشد گرچه متن ست شرح فن باشد التماس از مستفیدان آنست که چون ازین مائده فائده بردارند سیفی را بدعای خیر یاد آرند و بالله التوفیق

فصل در تعریف شعر و بیان شاعر بدانکه شعر در لغت دانستن و دریافتن ست و در اصطلاح سخنی ست موزون که دلالت کند بر معنی و قافیه داشته باشد و قائل قصد موزونی آن سخن کرده باشد سخن را به موزون قید کرده شد ازان که سخن ناموزون را شعر نگویند

سخن موزون را بدلالت بر معنی قید کرده شد از انکه سخن موزون بی
معنی را شعر نگویند و تا قافیه داشته باشد گفته شد از انکه سخن موزون دال بر معنی
بی قافیه را نیز شعر نگویند و قایل قصد موزونی آن سخن کرده باشد گفته شد
اگر کلامی موزون واقع شود و قایل قصد موزونی آن کلام نکرده باشد آنرا شعر نگویند
در اصطلاح پس انچه در قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه موزون واقع شده است
شعر نباشد قوله تعالی جل جلاله ثم اقررتم وانتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون
و قوله صلی الله علیه وسلم الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم اگرچه در قرآن بوزن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات واقع شده است و در حدیث بروزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
فاعلات اما چون قایل قصد موزونی آن نکرده است آنرا شعر نمیگویند و اطلاق
شعر بر قرآن و حدیث روا نیست و ابو الحسن اخفش نحوی رحمة الله علیه گفته است
که شاعر بمعنی صاحب شعر است یعنی خداوند شعر چنانکه تامر بمعنی صاحب تمر است یعنی
خداوند خرما این بر تقدیریست که شاعر مشتق بود از شعر بمعنی اصطلاحی یعنی کلام موزون
چنانکه گفته شد و اگر شاعر مشتق بود از شعر بمعنی لغوی که مصدر است بمعنی شاعر داننده و دریابنده
باشد و بعضی گفته اند که شاعر را از ان جهت شاعر گویند که او دریابد نوعی از کلام را و قادر است
بر ترکیب آن که آن نوع کلام را غیر او در نمی یابد و قادر نیست بر ترکیب آن و بعضی از اصحاب
تاریخ گفته اند که اول کسی که شعر گفت آدم بود صلوة الله علیه و میگویند که لغت
آدم باتفاق اهل علم سریانی بوده و شعر عربی که بآدم نسبت می کنند ترجمه شعریست که بلغت
سریانی گفته است در مرثیه هابیل که در آن وقت که قابیل هابیل را کشت و قاسم بن سلام
بغدادی رحمه الله که پیشوای اصحاب تاریخ گفته است که اول کسی که شعر عربی گفته
یعرب بن قحطان بود که از فرزندان نوح پیغامبر است صلوة الله علیه اکثر برآنند که اول کسی
که شعر فارسی گفته است بهرام گور است و بیت اولش این بیت شعر منم آن پیل دمان و منم آن
شیر یله نام بهرام من و کنیتم بوجبله و بعضی گفته اند اول شعر فارسی ابو حفص حکیم
سغدی گفته است و سغد موضعی از سمرقند است و بیتش این است

شعر آهوی کوهی در دشت چگونه دودا + چون ندارد یار بی یار چگونه رودا + و بعضی گفته اند
که اول کسی که در فارسی قصیده گفته است و بنیاد مداحی کرده رودکی بوده است و مطلع
قصیده در مدح خویش شعرش اینست نظم قصیده یاد جوی مولیان آید همی +
بوی یار مهربان آید همی + شاه سروست و بخارا بوستان + سرو سوی
بوستان آید همی + شاه ماه است و بخارا آسمان + ماه سوی آسمان آید همی +
ای بخارا شاد باش و دیر زی + شاه زی تو میهمان آید همی

فصل

در بیان حاجت بعلم عروض و واضع و وجه تسمیه آن چون شعر کلامی است موزون
و هر موزونی را ناچار است از میزانی تا زیادت و نقصان آن بآن میزان توان دانست
و میزان شعر بعلم عروض معلوم می شود پس هر کس که در باب شعر دخل میکند
خواه گفتن شعر خواه شناختن آن بر او لازم باشد که عروض بداند و بدانکه استخراج
علم عروض خلیل بن احمد بصری رحمه الله کرده است و چنین میگویند که خلیل
بن احمد روزی بر دکان قصاری میگذشت آواز کوب قصاری شنید و چون
آن صوتی بود متجاذب و ایقاعی متناسب گفت والله لیظهرن من هذا شیء یعنی سوگند
بخدا است که ظاهر شود از این صوت چیزی و در انشاء استخراج علم عروض
همان صوت شد و در نام کردن این علم بعروض اقوال بسیار است بعضی میگویند
که خلیل بن احمد در مکه مبارکه زادها الله شرفاً بود که باین علم ملهم شد یکی از اسماء
مکه عروض است این علم را باسم مکه خواند بجهت تیمن و تبرک و بعضی گویند عروض
بمعنی طرف است و چون این علم طرفی از علوم بود آنرا عروض نام کردند و بعضی
میگویند که ترکیب این سه حرف که عین و را و ضاد است معنی کشف و ظهور است
و چون باین علم ظاهر پیدا می شود وزن صحیح و وزن غیر صحیح پس از این جهت این را
علم عروض نام نهادند و بعضی میگویند که عروض در لغت راه کشاده
در کوه است همچنانکه از راهی که در کوه است بمواضع میتوان رسید این
علم نیز طریق معرفت شعر مستقیم و سقیم است و بدانستن او بکلام موزون و ناموزون

استوا ان رسید پس باین مناسبت این علم را عروض نامیدند و بعضی میگویند که عروض بمعنی
میغ و ابرست و همچنان که در ابر و آنچه ازو پیدا می شود نفع بسیارست درین علم نیز نفع بسیارست
پس باین مناسبت این علم را عروض گفتند و بعضی میگویند که چون جزو آخر مصراع
اول بیت را عروض می گفتند چنانکه بعد ازین معلوم شود و این علم مشتمل ست بر معرفت
آن جزو آخر پس این علم را باسم آن جزو آخر نامیدند چرا که آن جزو کثیر الوقوع ست
در میان عروضیان بسیار مذکور میشود که عروض این بیت چنین ست و عروض آن بیت
چنان و بعضی میگویند که عروض فعول ست بمعنی مفعول یعنی بمعنی معروض این علم را ازان جهت عروض
نامیدند که معروض علیه شعر ست یعنی شعر را بران عرض می کنند تا موزون از ناموزون
جدا شود و بعضی این وجه را ترجیح کرده اند و بعضی وجه اول را **فصل** در بیان موزون
و ناموزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن سنجیدن کلامی است
بمیزان بحری از بحرهای شعر که مقرر کرده اند پس هرچه بمیزان بحری از بحور راست باشد آن
موزون ست و آنچه بمیزان هیچ بحری راست نباشد ناموزون ست و این سنجیدن را تقطیع
گویند در اصطلاح عروضیان و تقطیع بیت چنانست که الفاظی که در آن بیت ست از یکدیگر
جدا سازند بر وجهی که هر مقداری ازان برابر باشد در وزن باجزای آن بحر که این بیت دران بحر ست
و مناسب ست بمعنی لغوی تقطیع که پاره پاره کردن ست و در تقطیع عدد حروف و حرکت و سکون معتبر ست
خصوصیت حروف و حرکات که فتحه و کسره و ضمه است یعنی زیر و زبر و پیش دخل ندارد و مثلا لفظ
طوطی و بلبل بر وزن فعلن باشد و هر حروف که بتلفظ در آید آن معتبر باشد در تقطیع اگرچه
در کتاب نباشد و هر حرف که بتلفظ در نیاید آن معتبر نباشد در تقطیع اگرچه در کتاب باشد و
حروف ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه بعد ازین به تفصیل بیان کرده خواهد شد و سبب آنکه
این تقطیع بر ملفوظ است نه بر مکتوب می شاید که حروف مصراعی زیادت باشد از مصراعی
بلکه هر دو مصراع بر یک وزن باشد چنانکه شعر شمس ست سر اهل کرم مجلس خاص + دو
نان خوان دو سه خوان نوا ست خوان چه خوان که نخواست + مصراع اول بیست و دو حروف
و مصراع دوم چهل و سه حرف و بدانکه نون تنوین را عروضیان ظاهر نویسند تا ملفوظ و مکتوب با وزن ان

شعر یکسان باشد و التباس نشود **فصل** در بیان حروفی که ملفوظ اند و مکتوب نه از آنجمله یکی الفی
ست که از اشباع فتحه الف یعنی از کشیدن فتحه او حاصل شود همچو آمد و آید که بر وزن فعلن
ست و در تقطیع دو الف نویسند اول متحرک دوم ساکن بدین صورت آامد فعلن و آاید فعلن و
دیگر واویست که از اشباع ضمه واو حاصل شود همچو داود و طاوس که بر وزن فعلان ست
و در تقطیع دو واو نویسند اول متحرک دوم ساکن بدینصورت داوود فعلان طاووس فعلان و یکی یای
است که از اشباع کسره حاصل شود چنانکه کسره من بیدل را کشند بوجهی که بعد
از نون یا ملفوظ شود و در تقطیع این یا نوشته شود بدینصورت منی بیدل مفاعیلن و این
یا را یای لطفی گویند و لطف در لغت شکم بود همچنین در بعضی از الفاظ عربی الف و واو و یا ملفوظ
شود و مکتوب نباشد همچو الف الله و هذا و ذلک و واو و یای به غیر آن و دیگر حرفی ست که
در حرف مشدد است همچو خرم و فرخ که بر وزن فعلن ست و در تقطیع آنرا دو حرف نویسند اول
ساکن دوم متحرک بدین صورت خررم فعلن فررخ فعلن **فصل** در بیان الف و واو و یا
مکتوب غیر ملفوظ اما الف الف وصل ست وقتیکه در میان مصراع واقع شود و حرکت او
بحرف پیش از و دهند و الف ملفوظ نشود از این جهت او را الف وصل میگویند که حرف پیش از
بحرف بعد از و متصل میشود در تلفظ چنانکه شعر روز سیفی سیه از کاکل مشکین تو شد ✤ و در تقطیع
این الف نوشته نشود بدینصورت ✤ روز سیفی فاعلاتن سیه از کا فعلاتن کل مشکین فعلاتن تو شد
فعلن و اگر الف ملفوظ شود ساقط نشود و در تقطیع چنانکه ~ بود فریاد سیفی از غمت از درد
تنهائی ✤ تقطیعش ✤ بود فریا مفاعیلن د سیفی در مفاعیلن غمت از درد مفاعیلن تنهائی مفاعیلن
اما واو بر سه نوع ست یکی واو عطف ست و آن واویست که در میان دو کلمه باشد همچون دل
و این و آن و در کلام فارسی بیشتر چنانست که ماقبل او عطف یعنی حرف پیش از و بضمه
ملفوظ می شود و واو ملفوظ نمی شود چنانکه ~ دل و دلدار صبر و طاقت کو ✤ و در تقطیع نوشته
نمی شود بدینصورت دل دلدا فعلاتن ر صبر طا مفاعلن قت کو فعلن ✤ و اگر واو ملفوظ شود
ساقط در تقطیع چنانکه ~ گل و مل می باید و دیدار یار ✤ تقطیعش ✤ گل و مل می فاعلاتن
بایدو دی فاعلاتن دار یار فاعلات و دیگر واو بیان ضمه ست و آن واویست که دلالت میکند

آنکه ما قبل او ضمه دارد مثل دود و تو و جو و هیچو بیشتر آنست که این واو ملفوظ نشود چنانکه
مصرع هیچو تو کو در دو سرا دیگرے ❁ و در تقطیع نمی شود بدینصورت ❁ هیچت کو مستفعلن در دو سرا
مستفعلن دیگرے فاعلن ❁ و اگر ملفوظ شود ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصرع دیگرے
در دو سرا کو مثل تو ❁ تقطیعش ❁ دیگرے در فاعلاتن دو سرا کو فاعلاتن مثل تو فاعلن ❁ و دیگر واو
اشمام ضمه است و آن واویست که بعد از خا و مفتوح است اما فتحه خالص نیست بلکه بو
از ضمه دارد و اشمام در لغت بو یانیدن است و از این جهت او را واو اشمام ضمه
میگویند چنانکه مصرع خواب و خور خواجه من خوش بود ❁ و در تقطیع نوشته نمی شود بدین
صورت ❁ خاب خری مفتعلن خاجی من مفتعلن خش بود فاعلن ❁ و اما ها در میان حرکت
است و آن هاست که بآخر کلمه پیوندد تا دلالت کند بر آن که ما قبل او متحرک است و آن حرکت
یا فتحه بود هیچو خنده و گریه و مانند آن و یا کسره بود هیچو که و چه و مانند آن پس اگر این ها
در میان مصراع واقع شود ملفوظ نشود و ساقط شود در تقطیع چنانکه مصرع گریه کردم فاعلاتن
خنده کردی فاعلاتن و چنانکه ❁ کمی گوید مفاعیلن حمی گوید مفاعیلن و اگر ملفوظ شود بحرکت
کسره بجای او یا نویسند و در تقطیع بدینصورت گریی من مفتعلن خنده او مفتعلن
و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه مصرع غنچه پیش
دهنت لب بسته ❁ تقطیعش ❁ غنچه پیشی فاعلاتن دهنت لب فعلاتن بسته فعلن ❁
های بسته در برابر نون فعلن است و گاه باشد که این ها در میان مصراع در برابر حرف
ساکن از میزان واقع شود و ساقط نشود در تقطیع چنانکه مصرع خنده چه کنی بگریه من ❁
تقطیعش ❁ خنده چه مفعول کنی بگر مفاعلن یه من فعولن ❁ و اما یاے ساکن است
که پیش از الف متحرک واقع شود و ملفوظ نشود چنانکه مصرع سیفی از عشق او جدا
منشین ❁ و در تقطیع نوشته نشود بدین صورت سیف از عش فاعلات
ق او جدا مفاعیلن منشین فعلات ❁ و بعضی این صورت را از قبیل اسقاط
الف وصل میدارند و میگویند که حرکت الف بیا منتقل می شود و الف ساقط میشود
و این مصراع را چنین تقطیع کرده شد که سیفی عش فاعلاتن و مقصود این

سخن ست آنکه در اکثر کتابهاے عروض معتمد علیه گفته اند که مثال یاے مکتوب غیر ملفوظ نی و کی و چی ست اگر بیا نویسند و هیچ مثال دیگر نیاورده اند اگر درین صورت یا افتادے بائستی که مثال دیگر آوردندے که در کلام بسیار واقع ست و محتاج نشاندے بنشانے که در غایت کمی ست و نیز آنکه اگر اسقاط یا را روا داشتند چه تفاوت می کنند که بعد از یا الف وصل باشد یا حرف دیگر پس بائستے همچنانکه گفتی احمد رواست که بر وزن فاعلاتن باشد گفتی جعفر را بود که بر وزن فاعلاتن بودے و نیست بر وزن مفعولاتن ست و اگر یا ملفوظ شود ساقط نشود در تقطیع چنانکه

س هست سیفی از دعا گویان مجو آزار او ✤ تقطیعش ✤ هست سیفی فاعلاتن از دعا گو فاعلاتن یا مجو آ فاعلاتن زار او فاعلن

فصل در بیان نون ساکن و بعضی از حروف ساکن مکتوب که در تقطیع ساقط شوند یا متحرک شوند و یا همچنان ساکن معتبر باشند بدانکه هر نون ساکن که بعد از حرف مد باشد و حروف مد واو ساکن ماقبل مضموم و الف ساکن ماقبل مفتوح و یاے ساکن ماقبل مکسور ست همچو لفظ چون و جان و چنین اگر در میان مصراع واقع شود ساقط می شود و در تقطیع چنانکه چون کنم و جان کنم و چنین زرم هر سه عبارت بر وزن فاعلن باشد و در تقطیع بدینصورت نوشته شود که چو کنم فاعلن جا کنم فاعلن چی روم فاعلن و اگر در آخر مصراع واقع شود در حساب حرف ساکن باشد چنانکه

س ای قد دلجوی تو سرو روان ✤ تقطیعش ✤ ای قد دل فاعلاتن جوی تو سر فاعلاتن وی روان فاعلات نون روان در برابر تا ر فاعلات و اگر اول حرف مد باشد و دوم نون نباشد همچو یار و نور و عید و یا دوم نون باشد و اول حرف مد نباشد همچو امن و عون و عین و یا هیچ کدام نباشد همچو شکر و آن دو ساکن در میان مصراع واقع شوند ساکن دوم متحرک شود چنانکه یار شود امن جو د شکر گو همه بر وزن فاعلن باشد چرا که در اوزان شعر دو ساکن در میان مصراع ملفوظ و محسوب نباشد مگر الف و نون که هر دو بجاے یک ساکن اند بجهت خفت حرف مد با نون ساکن در تلفظ و اگر در آخر مصراع واقع شوند در حساب دو ساکن باشد چنانکه گوئی یار و ملک امن و جاے شکر همه

بر وزن فاعلات باشد و اگر بعد از حرف مد دو حرف ساکن واقع شوند همچو کارد و گوشت
و گشتاسپ و مانند آن و در میان مصراع باشند و اگر آن دو ساکن در برابر یک متحرک
باشند ساکن اول متحرک شود و ساکن دوم ساقط شود در تقطیع چنانکه ؎ کارد
برکش گوشت برگشتاسپ را ۞ تقطیعش کارد برکش فاعلاتن گوش برکش فاعلاتن
تاسپ را فاعلن و اگر آن دو ساکن در برابر دو متحرک باشند هر دو ساکن متحرک شوند چنانکه
؎ رزم شود کارد چون بزم شود گوشت کو ۞ تقطیعش رزم شود مفتعلن کارد چو
مفتعلن گوشت کو مفتعلن اگر سه ساکن در آخر مصراع باشند ساکن آخرین ساقط شود
در تقطیع چرا که در اوزان شعر هیچ جا سه ساکن جمع نشوند چنانکه ؎ تاج سیفی بتو ای
شمع مرا سرگرمی ست ۞ تقطیعش تاج سیفی فاعلاتن بت ای شم فاعلاتن ع مرا سر
فاعلاتن گرمیش فعلان **فصل** در بیان اجزای میزان بیت بدانکه اجزای بیت مرکب
ست از ارکان و ارکان مرکب اند از اصول و اصول که ارکان از آن مرکب ست
منحصر اند در سه چیز سبب و وتد و فاصله و سبب بر دو نوع ست سبب خفیف و سبب ثقیل سبب
خفیف کلمهٔ دو حرفی را گویند که اول او متحرک باشد و دوم او ساکن همچو لم و سبب ثقیل کلمهٔ دو حرفی را
گویند که هر دو متحرک باشند همچو لک و اول را خفیف و دوم را ثقیل از بهر آن گفتند که یک متحرک و یک
ساکن در گفتن سبک‌تر است از دو متحرک و خفیف در لغت سبک ست و ثقیل گران و وتد نیز بر دو نوع
وتد مجموع و وتد مفروق وتد مجموع کلمهٔ سه حرفی را گویند که دو حرف اول متحرک بود و حرف آخر او ساکن همچو علی و چون هر دو
متحرک او بهم پیوسته بود وتد مجموع گفته اند که جمع در لغت گرد آوردن ست و وتد مجموع
را وتد مقرون نیز گویند و قرن در لغت پیوستن چیزی بچیزی بود و وتد مفروق کلمهٔ سه حرفی
را گویند که حرف اول و آخر او متحرک بود و حرف میانه ساکن همچو راس و چون هر دو متحرک
او از هم جدا بود وتد مفروق گفته اند که فرق در لغت جدا کردن ست
و فاصله نیز بر دو نوع ست فاصلهٔ صغری و فاصلهٔ کبری فاصلهٔ صغری
کلمهٔ چهار حرفی را گویند که سه حرف اول او متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو جبل بتنوین
و فاصلهٔ کبری کلمهٔ پنج حرفی را گویند که چهار اول متحرک بود و حرف آخر ساکن همچو سمکةٌ بتنوین چون

صغری و در لغت خرد ترست و کبری بزرگ تر لیکن کلمه چهار حرفی را صغری و کلمه پنج حرفی
را کبری گفتن مناسب ست و ابراهیم بن عبدالرحیم عروضی کلمه چهار حرفی را فاصله
میگوید بصاد بی نقطه و کلمه پنج حرفی را فاضله میگوید بضاد با نقطه بجهت آنکه بیک حرف
زیادتست از فاصله و فضل در لغت افزون آمدن بود و ابن خباز می گوید که بعضی فاضله
گویند بضاد با نقطه و اول را صغری و دوم را کبری قید کنند همچنانکه فاصله
بصاد بی نقطه را قید میکنند و بعضی فاصله را از اصول نمی شمارند و فاصله صغری مرکب
از سبب ثقیل و سبب خفیف میدانند و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع
و مثال مجموع این شش اصل بعربی این ترکیب ست که لم ار علی راس جبل سمکة و در فارسی
هر یک ازین دو ترکیب ست ۵ از سر کوی وفا قدمی نه گذری ۵ جز رخ اهل صفا نکنی نگری
بتقدیم وتد مفروق بر وتد مجموع **فصل** در بیان وجه تسمیه بیت و اجزای آن بدانکه بیت را
ازانجهت بیت گویند که بیت در لغت خانه ست و بیت شعر را ببیت شعر تشبیه کرده اند
یعنی خانه که از موی و پلاس بود و ابوالعلا معری رحمه الله که از اکابر شعرای عرب ست گفته ست
۵ الحسن یظهر فی البیتین رونقه ✽ بیت من الشعر و بیت من الشعر ✽ یعنی رواج و خوبی در دو بیت
ظاهر می شود یکی بیت شعر و یکی بیت شعر و بعضی گفته اند که وجه مشابهت میان این دو بیت
عزت و اعتبار ست یعنی همچنانکه خانه را پیش مردم عزت و اعتبار ست بیت شعر را نیز پیش
مردم عزت و اعتبار ست چنانکه در میان عرب مشهور ست که رب بیت خیر من بیت تبر یعنی
بسا بیت شعری که بهتر ست از خانه زر و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که همچنانکه خانه
بر وضع و شکلی مخصوص ست که هرگاه که آن وضع تغیر می یابد خانه بر حال خود نمی ماند
بیت نیز بر وضعی مخصوص ست که هرگاه که آن وضع تغیر می یابد ناموزون میشود و بیت
نمی ماند و بعضی گفته اند که وجه مشابهت آنست که همچنانکه خانه ابتدائی ست که ازانجا در
می آیند و انتهائی ست که آنجا ساکن میشوند بیت را نیز ابتدائی و انتهائی ست و بعضی وجه مشابهت
آنرا ساخته اند که همچنانکه مخدرات معدریه در خانه نشین خود ساخته جلوه گری باشند و بیت نیز
مخدرات معانی از پس پرده عبارت جلوه گر آیند و بعضی گفته اند که همچنانکه صاحب خانه را بجا

انسی و قراری هست صاحب بیت را نیز به بیت خود الفتی و خرسندی هست و چون بیت
را بخانه تشبیه کردند و خانهٔ عربان صحرانشین مرکب از ریسمان و میخ و ستون و پلاس ست و
بلغت عرب سبب ریسمان بود و وتد میخ و فاصله ستون خیمه پس نام اجزای بیت
را بنام اجزای خانه خواندند و جزو دو حرفی را سبب و سه حرفی را وتد و چهار حرفی
را فاصله و پنج حرفی را فاضله گفتند ازان جهت که کلمهٔ دو حرفی بسبب کمی حرف ضعیف
تر است از کلمهٔ سه حرفی و کلمهٔ سه حرفی ضعیف تر ست از کلمهٔ چهار حرفی همچنانکه ریسمان ضعیف
تر ست از میخ و میخ از ستون و بعضی گفته اند که فاصله در لغت جدائی میان دو دامن خیمه است
و نیز فاضله ایضا با نقطه در لغت پلاسی که خانه باد پوشانند پس فاصله باین معنی
یکی از اجزای خانه باشد بلکه جزو اعظم خانه **فصل** در بیان ارکان اصلی بحور بدانکه ارکانی
که بحور را ازان مرکب ست منحصر ست در هشت فعولن فاعلن مفاعیلن مستفعلن مفاعلتن
متفاعلن فاعلاتن مفعولات بضم تا و ازین هشت رکن دو رکن خماسی یعنی پنج حرفی
که فعولن فاعلن ست مرکب ست از وتد مجموع و سبب خفیف پس اگر وتد مجموع مقدم
باشد بر سبب خفیف فعولن شود و اگر برعکس بود یعنی سبب خفیف مقدم
باشد بر وتد مجموع فاعلن شود چه شک نیست که چون لن را بر فعو مقدم سازی چنین گوئی
که لن فعو بر وزن فاعلن باشد یا علن را بر فا مقدم سازی چنین گوئی که علن فا بر وزن
فعولن باشد و هر یک ازین دو رکن مرکب ست از سه متحرک و دو ساکن و از
شش رکن باقی که سباعی اند یعنی هفت حرفی دو رکن که آن مفاعیلن و مستفعلن ست
مرکب ست از وتد مجموع و دو سبب خفیف پس اگر وتد مجموع مقدم باشد بر هر دو سبب خفیف
مفاعیلن شود و اگر برعکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر وتد مجموع مستفعلن
شود چه شک نیست که چون عیلن بر مفا مقدم سازی عیلن مفا گوئی بر وزن مستفعلن باشد
یا علن بر مستف مقدم سازی علن مستف گوئی بر وزن مفاعیلن باشد و در بحر
مجتث و در بحر خفیف مستفعلن را مرکب دارند از وتد مفروق و دو سبب خفیف بر وجهی
که وتد مفروق در میان دو سبب خفیف باشد همین اورا از لام جدا

نویسند بانیصورت مستفع لن تا معلوم شود که مس سبب خفیف ست وتفع وتد مفروق ست
ولن سبب خفیف ونیز این که تفع این مستفعلن و فاع فاعلاتن که در بحر مضارع ست
وتد مفروق ست آنجا که بحور دائره مشتبه از یک دیگر جدا کرده شود ظاهر خواهد شد
انشاء الله تعالے وهر یک ازین دو رکن مرکب ست از چهار متحرک و سه ساکن و دو رکن
دیگر که آن مفاعلتن ومتفاعلن ست مرکب ست از وتد مجموع و فاصله صغرے
پس اگر وتد مجموع مقدم باشد بر فاصله صغری مفاعلتن شود و اگر بر عکس بود یعنی فاصله
صغرے مقدم باشد بر وتد مجموع متفاعلن شود چه شک نیست که چون علتن را بر مفا
مقدم سازی و علتن مفا گوئی بر وزن متفاعلن باشد و یا علن را بر متفا مقدم سازی
و علن متفا گوئی بر وزن مفاعلتن باشد و هر یک ازین دو رکن مرکب ست از پنج متحرک
و دو ساکن و دو رکن دیگر که آن فاع لاتن و مفعولات ست مرکب ست از وتد مفروق
و دو سبب خفیف پس اگر وتد مفروق مقدم باشد بر هر دو سبب خفیف فاع لاتن شود و اگر
بر عکس بود یعنی هر دو سبب خفیف مقدم باشد بر وتد مفروق مفعولات شود چه شک نیست که
چون لاتن را بر فاع مقدم سازی و لاتن فاع گوئی بر وزن مفعولات باشد و یا لات را
بر مفعو مقدم سازی و لات مفعو گوئی بر وزن فاع لاتن باشد و این فاعلاتن ست که در بحر
مضارع میباشد و عین او را از لام منفصل می نویسند تا معلوم شود که فاع وتد مفروق ست و لاتن
دو سبب خفیف فاعلاتن را در غیر بحر مضارع مرکب دارند از وتد مجموع و دو سبب خفیف به
وجهی که وتد مجموع در میان دو سبب خفیف باشد و بر این تقدیر فاعلاتن موافق مفاعیلن و
مستفعلن میشود و در اجزاے هر یک ازین دو رکن مرکب ست از چهار متحرک و سه ساکن این
ارکان را که بحسب صورت هشت اند و بحسب اعتبار ده افاعیل و تفاعیل و مفاعیل و افاعل
و مثل و امثال و اجزا و ارکان و موازین و اوزان عروضی میخوانند و در اصول اوزان
عروضی پنج رکن از پنج حرف کمتر و از هفت حرف بیشتر نیامده است فصل در بیان
عدد بحور بدانکه بحوریکه از تکرار ارکان یا از ترکیب بعضی به بعضے حاصل میشود نوزده است
طویل مدید بسیط وافر کامل هزج رجز رمل منسرح مضارع مقتضب مجتث سریع جدید قریب خفیف

مشاکل متقارب متدارک و ازین نوزده بحر پنج بحر اول یعنی طویل و مدید و بسیط و وافر و
کامل خاصه عرب ست باین معنی که شعرای عجم از فارسی و ترکی گویان دران بحور شعر کم گویند
از جهت آنکه اگر گویند نامطبوع آید و شاید که ناموزون نماید و اگرچه موزون باشد چنانکه
ظاهر خواهد شد آنجا که بیان این بحر کرده شود ان شاء الله تعالی و سه بحر خاصه
عجم ست که عرب دران شعر نگویند و آن جدید و قریب و مشاکل ست و یازده
بحر دیگر مشترک ست میان عرب و عجم **فصل** در بیان وجه تسمیه مصراع و اجزا
آن بدانکه اکثر بر آنند که شعر کم از یک بیت نباشد و هر بیتی دو مصراع باشد و تسمیه بیت را
مصراع ازان سبب گویند که مصراع در لغت یک طبقه و یک پاره در از در دو طبقه
و وجه مشابهت میان بیت و در دو طبقه آنست که همچنانکه از در دو طبقه هر کدام طبقه را که خواهند
باز و فراز توان کرد بی دیگری و چون هر دو را بهم فراز کنند یک در باشد
از بیت نیز هر کدام مصراع را خواهند خوانند بی دیگری و چون هر دو را بهم پیوسته
خوانند یک بیت باشد و رکن اول مصراع اول را صدر گویند و رکن آخر مصراع
اول را عروض و رکن اول مصراع دوم را ابتدا گویند و رکن آخر مصراع دوم را ضرب
و هر رکنی که در میان صدر و عروض در آید و یا در میان ابتدا و ضرب باشد آن را حشو
خوانند و معنی صدر اول ست و معنی ابتدا آغاز و چون اول بیت را صدر نام کردند
اول مصراع دوم را ابتدا نامیدند تا امتیاز و فرقی باشد میان نام این دو رکن اگرچه
آنچنان نیز می باشد که عکس این کردندی و اول بیت را ابتدا گفتندی و اول مصراع
دوم را صدر و عروض گفتن رکن آخر مصراع اول بجهت آن ست که عروض در لغت
ستون خیمه ست و همچنانکه بنای خیمه و ثبات آن بر ستون ست بنای بیت نیز برین رکن ست
که تا این رکن قرار نیابد و مصراع اول تمام نشود معلوم نشود که بیت در کدام بحر ست
و هر چه وزن ست و ضرب گفتن آخر مصراع دوم بجهت آن ست که ضرب در لغت بمعنی
نوع و مثل ست و ضرب مثل و مانند عروض ست درین که هر دو آخر مصراع اند
و نیز اواخر ابیات مثل یکدیگر اند بجهت رعایت قافیه در همه و حشو در لغت آکندن بالش

اول از مصراع ثانی
ابتداست و ضرب نیز
آنکه اندر انتهاست
...
این چهار حشو میان
از عروض ای ...
... صدرست
عروض و ابتدا
آنکه ضرب ...

پس اجزاے میان راحشو گفتن مناسب باشد **فصل** در بیان رکن سالم و غیر سالم
بدان که رکن سالم می باشد و غیر سالم می باشد رکن سالم آنست که همچنان که در اصل وضع
واقع شده است همچنان باشد بی زیاده و نقصان و رکن غیر سالم آنست که دروتغیر
واقع شود یا بزیادت کردن چیزے بروی یا بکم کردن چیزے ازو اما زیادت چنانکه
درمیان لام و نون مفاعیلن مثلاً الف زیادت سازی مفاعیلان گوئی
اما نقصان چنانکه نون و حرکت لام مفاعیلن را بیندازی مفاعیل گوئی
رکن غیر سالم را مزاحف گویند و تغیرے که در رکن واقع شود آنرا زحاف گویند
بکسر زا و زحاف جمع زحف ست بفتح زا و سکون حا و زحف در لغت از اصل خود دور افتادن
ست چنانکه سهم زاحف گویند تیرے را که از نشانه یکسو افتد و شک نیست که چون رکنی تغیر یابد
از اصل خود دور افتد و عادت عروضیان چنین ست که این تغیر را زحاف گویند بلفظ
جمع نه زحف بلفظ مفرد **فصل** در بیان بحور بدانکه بحر در لغت دریاست و در اصطلاح
عروضیان هر طائفه و پارهٔ از کلام موزون را که مشتمل ست بر چند انواع شعر آنرا بحر خوانند
بجهت آنکه همچنانکه دریا مشتمل ست بر انواع چیزها از در و مرجان و نبات و حیوان هر بحری
از بحور عروض نیز مشتمل ست بر چند نوع شعر چنانکه بعد ازین معلوم شود و بعضی گفته اند که وجه
مشابهت آنست که همچنانکه کسے که در دریا افتاد حیران و سرگردان مے شود کسے که در بحر شعر
افتاد بجهت تغیراتے که در ارکان عروض واقع ست متحیر مے شود و در تردد مے افتد
که این چه تغیر ست و این چه وزن **بحر هزج مثمن سالم** این بحر را ازان جهت
هزج گویند که هزج در لغت آواز با ترنم خوش آینده است و عرب بیشتر اشعارے که با آواز
خوش در سرودها مے خوانند درین بحر ست و بعضی گفته اند هزج گردانیدن آواز ست
و هر رکن این بحر را در اول وتد مجموع ست و از پی آن دو سبب خفیف و این مد میکند
در صوت و گردانیدن آواز را پس ازین جهت این بحر را هزج نام کردند و مثمن ازان جهت
گویند که هشت رکن دارد و هشت بعربی ثمانیه است و سالم ازان جهت گویند
که در ارکان او زحاف و تغیر واقع نیست و اصل این بحر هشت بار مفاعیلن ست

[illegible]

مثالش مولف گوید ؎ دلا وصف میانِ نازکِ جانانِ من گفتی ۞ نکو گفتی حدیثے از
میان جانانِ من گفتی ۞ تقطیعش ۞ دلا وصفی مفاعیلن میانے نا مفاعیلن زکے جا نا
مفاعیلن نمن گفتی مفاعیلن نکو گفتی مفاعیلن حدیثے از مفاعیلن میان جا
مفاعیلن نمن گفتی مفاعیلن بحر هزج مثمن مسبغ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلان دو بار مثالش مولف گوید ؎ بزاری میدهم جان و نمیپرسد مرا جانان
مسلمانی نمیدانم کجا شد ای مسلمانان ۞ تقطیعش بزاری می مفاعیلن دهم جا نو
مفاعیلن نمی پرسد مفاعیلن مرا جانان مفاعیلان ۞ مسلمانی مفاعیلن نمیدانم
مفاعیلن کجا شد اے مفاعیلن مسلمانان مفاعیلان تسبیغ در اصطلاح عروضیان
زیاده کردن الف بود در میان سبب خفیف که در آخر رکن ست چنانچه در رکن که مفاعیلن ست
الف زیاده سازی مفاعیلان شود و آن رکن را که تسبیغ در رو واقع ست
مسبغ گویند بضم میم و تشدید یا و فتح او و مسبغ گفتن این وزن از ان جهت ست
که عروض و ضرب او مسبغ ست چون تسبیغ در لغت تمام کردن ست زیاده
کردن الف را بر رکن تسبیغ گفتن مناسب ست و اگر مصراعے ازین وزن با مصرعے
از وزن گذشته جمع شود بیت ناموزون نشود باین مقدار از تفاوت چنین هر جا
که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که در آخر یکے نون باشد و در آخر دیگرے
الف و نون از اجتماع آن دو وزن بیت ناموزون نشود بحر هزج مثمن مقبوض
مفاعلن هشت بار مثالش ؎ دلم برون شد از غمت ز دل برون نه شد
زبون شدم که بود کو ز دست غم زبون نشد ۞ تقطیعش ۞ دلم برون مفاعلن شد از غمت
مفاعلن ز دل برون مفاعلن نشد زبون مفاعلن شدم که بو مفاعلن د کو ز دست غم
مفاعلن زبون نشد مفاعلن قبض در اصطلاح انداختن حرف پنجم ساکن ست
چون یاے مفاعیلن بیفتد مفاعلن بماند و آن رکن را که قبض در رو واقع ست
مقبوض گویند بجهت آنکه حرف ازو گرفته شده است و قبض در لغت گرفتن ست
و مقبوض گفتن این وزن بآن جهت ست که همه ارکان او مقبوض اند و همچنین ۞

در رکنی اگر زحافی واقع ست آن وزن را باسم آن رکن خوانند چنانکه اگر در رکن
شتر واقع ست آن وزن را اشتر گویند اگر در رکنی حذب واقع ست آن وزن
را احذب گویند و برین قیاس اسم آن رکن که تغیر در رو واقع ست یا بصیغه اسم
مفعول باشد همچو مسبغ و مقبوض یا بر وزن افعل همچو اشتر و اخرب بحر هزج
مثمن مقبوض مسبغ مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلان دو بار مثالش ع
پری نداردای صنم بروشنی جبین چنین ۞ بشسر دهد ازین پسر که به بود ز حور عین ۞ تقطیعش ۞
پری ندا مفاعلن ردای صنم مفاعلن بروشنی مفاعلن جبین چنین مفاعلان بشسر ده مفاعلن
ازین پسر مفاعلن که به بو د مفاعلن ز حور عین مفاعلان اینجا عروض و ضرب
مقبوض مسبغ ست چراکه چون مفاعیلن را قبض و تسبیغ کنند مفاعلان شود
و باقی ارکان مقبوض اند بحر هزج مثمن اشتر فاعلن مفاعیلن
چهار بار مثالش ع سرو من دمی به نشین خانه را گلستان کن ۞ یک دو
جام می درکش دور نوش گردان کن ۞ تقطیعش ۞ سرو من فاعلن دمی بنشی
مفاعلن خان را فاعلن گلستان کن مفاعیلن یک دو جا فاعلن م می درکش
مفاعیلن دور نو فاعلن ش گردان کن مفاعیلن شتر در اصطلاح انداختن میم و یای
مفاعیلن ست تا فاعلن بماند آن رکن را که شتر در رو واقع ست اشتر گویند بجهت آنکه شتر
در لغت نقصان و عیب ست و چون از کلمه حرفی از اول و حرفی از میانه افتاد آن کلمه
نقصان پذیرفت و معیوب شد و این جا چهار رکن اشتر ست و چهار رکن سالم بحر هزج
مثمن اخرب مفعول مفاعیلن چهار بار مثالش ع دل باز بهوش آمد جانان که می آید
بیمار بهوش آمد درمان که می آید ۞ تقطیعش ۞ دل باز مفعول بهوش آمد مفاعیلن جانان مفعول
کمی آید مفاعیلن بیمار مفعول بهوش آمد مفاعیلن درمان مفعول کمی آید مفاعیلن خرب در اصطلاح
انداختن میم و نون مفاعیلن ست تا فاعیل بماند مفعول بضم لام بجای آن نهند چراکه عادت
عروضیان چنین ست که چون از رکنی چیزی بیندازند و آنچه ماند لفظ مستعمل نباشد
لفظ مستعمل که بر وزن او ست بجای او نهند بجهت حسن عبارت و مراد از وزن

پیش عروضیان آنست که حرف متحرک در برابر متحرک باشد و حرف ساکن در برابر حرف ساکن
چنانکه گذشت در بیان تقطیع که لفظ طوطی و بلبل بر وزن فعلن ست و آن رکن را که خرب در وی
واقع ست اخرب گویند بجهت آنکه خرب در لغت ویران کردن ست چون اول و آخر
چیزے نماند ویرانئ تمام او راه یابد و اینجا چهار رکن آخر بست و چهار رکن سالم هزج مثمن اخرب
مکفوف مقصور مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل دو بار امثالش مؤلف گوید ؎
تا چند مرا در غم او بیند توان گفت ॥ چیزے که بجائے نرسد چند توان گفت ॥ تقطیعش ॥
تا چند مفعول مرا در غ مفاعیل م او بیند مفاعیل توان گفت مفاعیل چیزے ک مفعول بجائے ن مفاعیل
رسد چند مفاعیل توان گفت مفاعیل کف در اصطلاح انداختن حرف هفتم ساکن بود
چون نون مفاعیلن بیفتد مفاعیل بماند بضم لام و آن رکن را که کف درو واقع ست
مکفوف گویند بجهت آنکه کف در لغت در نوردیدن دامن پیراهن ست و افتادن حرف
آخر کلمه سباعی را به پیچیدن کنار دامن تشبیه کرده اند چرا که همچنانکه پیراهن بسبب پیچیدن
کنار دامن و دوختن آن اندکے کوتاه میشود کلمه سباعی نیز از افتادن حرف آخر
اندکے کوتاه میشود و قصر در اصطلاح انداختن حرف ساکن ست از سببی که
در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب و چون از لن که در مفاعیلن ست
نون را بیندازی و لام را ساکن سازی مفاعیل شود و آن رکن را که قصر درو واقع ست
مقصور گویند بجهت آنکه قصر در لغت کوتاه کردن ست و چون از آخر کلمه حرفے
و حرکتے بیفتد کلمه کوتاه شود و اینجا صدر و ابتدا اخرب ست و حشو مکفوف و عروض
و ضرب مقصور هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف مفعول مفاعیل مفاعیل
فعولن دو بار مثالش مؤلف گوید ؎ اے شیخ مرا راه خرابات نمودی ॥
میخواست دلم باده کرامات نمودی ॥ تقطیعش اے شیخ مفعول مرا راه مفاعیل
خرابات مفاعیل نمودی فعولن مے خواس مفعول ت دلم باد مفاعیل
کرامات مفاعیل نمودے فعولن و حذف در اصطلاح انداختن
سبب خفیف ست از آخر رکن و چون از مفاعیلن لن را بیندازی

مفاعی بماند فعولن بجاے آن نهند بجهت آنکه چون لام و نون مفاعیلن افتاد لفظ مهمل
باقی ماند پس لفظ مستعمل که بروزن اوست بجاے آن نهادن چنانکه گذشت
در ضرب و ناممکن ست لفظ با تنوین بجاے آن لفظ نهند که موافق استعمال کلام
عرب شود و آن رکن را که حذف در وے واقع ست محذوف گویند و محذوف در لغت
اسپ دم بریده است و اینجا صدر و ابتدا ضرب و حشو ها مکفوف و عروض
و ضرب محذوف ست و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نه شود همچنین
هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر باین که رکن آخر یکے مفاعیل باشد
و رکن آخر دیگرے فعولن از اجتماع آن دو وزن بیت ناموزون نشود هزج مثمن
مکفوف مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش شعر زهی
حسن و زهے روی و زهے نور و زهے نار * زهے خط و زهے خال و زهے مور و
زهے مار * تقطیعش زهے حسن مفاعیل زهے روی مفاعیل زهے نور مفاعیل زهے
نار مفاعیل زهے خط مفاعیل زهے خال مفاعیل زهے مور مفاعیل زهے مار مفاعیل
اینجا عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان مکفوف هزج مثمن مکفوف
محذوف مفاعیل مفاعیل مفاعیل فعولن دو بار مثالش شعر مرا عشق
دو تا کرد به هنگام جوانی * چرا بار نه بر سے تو ز عالم چه بدانی * تقطیعش مرا
عشق مفاعیل دو تا کرد مفاعیل به هنگام مفاعیل جوانی فعولن چرا بار مفاعیل
نه برسیت مفاعیل ز عالم چه مفاعیل بدانی فعولن اینجا عروض و ضرب محذوف ست
هزج مسدس سالم مفاعیلن شش بار مثالش شعر قناعت گنج آبادست
اگر دانی * از و تا میتوانی رو نگردانی * تقطیع قناعت گن مفاعیلن ج آبادس
مفاعیلن اگر دانی مفاعیلن باقی همین قیاس میدان و این وزن را مسدس
ازان جهت گویند که شش رکن دارد هزج مسدس مقصور
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل دو بار مثالش مؤلف گوید شعر یکی از دردمندان تو مائیم
بیا تا دردمند بیا نمائیم * تقطیع یکی از در مفاعیلن دمندانی مفاعیلن تو مائیم

مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان اینجا عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان
سالم هزج مسدس محذوف مفاعیلن مفاعیلن فعولن دو بار مثالش مؤلف
گوید ؎ دلا در عشق رنج ناکشیدی * کرم کردی و زحمتها کشیدی *
تقطیع دلا در عش مفاعیلن قرنجی نا مفاعیلن کشیدی فعولن باقی بهمین قیاس میدان
اینجا عروض و ضرب محذوف ست باقی ارکان سالم هزج مسدس مکفوف
مقصور مفاعیل مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش ؎ تا خیر و بیار آن می خوشبوی
که هم رنگ بود یا گل خود روی * تقطیع تا خیر مفاعیل بیار آم مفاعیل خوشبوی
مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان اینجا عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان
مکفوف هزج مسدس مکفوف محذوف مفاعیل مفاعیل فعولن دو بار مثالش
؎ دلا زار جفا کار نگاری * جز آزار دلم کار نداری * تقطیع دلا زار
مفاعیل جفا کار مفاعیل نگاری فعولن * باقی بهمین قیاس میدان اینجا
عروض و ضرب محذوف ست و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود
زیرا که رکن آخر یکی مفاعیل و رکن آخر دیگری فعولن ست بحر *
هزج مسدس اخرب مقبوض مفعول مفاعلن مفاعیلن دو بار مثالش ؎
ای از مژه تو رخنه در جانها * ای درد تو کیمیای درمانها * تقطیعش * ای
از مژ مفعول ه تو رخ مفاعلن ند ر جانها مفاعیلن باقی بهمین قیاس میدان
اینجا صدر و ابتدا اخرب ست و حشو مقبوض و عروض و ضرب سالم
هزج مسدس اخرب مقبوض مقصور مفعول مفاعلن مفاعیل دو بار
مثالش مؤلف گوید ؎ گفتی لب من چو انگبین ست * خود گو مزه در کجای آنست
تقطیعش * گفتی ل مفعول بِ من چو ان مفاعلن گبین ست مفاعیل خود گو م مفعول زه در کجا
مفاعلن ی آنست مفاعیل اینجا صدر و ابتدا اخرب ست و حشوها مقبوض و
عروض و ضرب مقصور ست هزج مسدس اخرب مقبوض و محذوف
مفعول مفاعلن فعولن دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم خان *

س تا عشق پری رخان گزیدم + از روز خوشی نشان ندیدم + تقطیعش + تا عشق
مفعول پری رخا مفاعلن گزیدم فعولن باقی بهمین قیاس میدان اینجا عروض
و ضرب محذوف ست و صدر و ابتدا اخرب حشو مقبوض هزج مسدس اخرم
اشتر مقصور مفعولن فاعلن مفاعیل دو بار مثالش س صد بارم
پیش اگر کشی زار + برخیزم تا کشی دگر بار + تقطیعش + صد بارم مفعولن پیشگر فاعلن
کشی زار مفاعیل باقی بهمین قیاس میدان خرم در اصطلاح انداختن میم مفاعیلن ست
تا فاعیلن بماند مفعولن بجای آن نهند بجهت آنکه دانستی که چون لفظ غیر مستعمل
باقی ماند لفظ مستعمل بجای وی نهند و آن رکن را که خرم درو واقع ست
اخرم گویند بجهت آنکه خرم در لغت دیوارک بینی را بریدن ست و انداختن میم مفاعیلن
را بریدن بعضی از بینی تشبیه کرده اند اینجا صدر و ابتدا اخرم ست و حشو اشتر عروض
ضرب مقصور و اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او این چنین بود که مفعول فاعلن
فعولن و از اجتماع این چهار وزن بیت ناموزون نشود چنانکه از اوزان رباعی
معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی بحر رجز مثمن سالم این بحر را از آن جهت
رجز گویند که رجز در لغت اضطراب و سرعت ست و عرب بیشتر اشعاری که در معرکه ها و جنگها
در مفاخرت از مردانگی خود و قوم خود میخوانند درین بحر ست و در چنین اوقات آواز مضطرب
و حرکات سریع می باشد پس ازین جهت این بحر را رجز نام کردند و بعضی گفته اند که رجز
بفتح را و سکون جیم شتری را گویند که در رفتن لرزد و چون حرکت کند باز ساکن شود و در
همه ارکان این بحر دو سبب خفیف ست و بعد از حرکت سکونی پس باین مناسبت
این بحر را رجز گویند و اصل این بحر هشت بار مستفعلن ست مثالش مؤلف گوید س
تا کی بغم دل گفتنم در خانه با دیوار ما + خواهم زدار بی طاقتی فریاد در بازار ما + تقطیعش +
تا کی بغم مستفعلن دل گفتنم مستفعلن در خانه با مستفعلن دیوار ما مستفعلن باقی
تقطیع بهمین نوع دان رجز مثمن مذال مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلان دو بار مثالش
س یارب چه شد کان ترک ما ترک محبان کرده است + آسودگان وصل را رنجور هجران کرده است

تقطیع یارب چه شد مستفعلن کان ترک ما مستفعلن ترکی بحب مستفعلن با گرده ست مستفعلان
باقی تقطیع بهمین نوع بدان اذاله در اصطلاح زیاده کردن الف بود بر وتد مجموع آخر
رکن پیش از ساکن آن وتد و چون از پیش نون علن که در مستفعلن ست الف زیاده سازی
مستفعلان شود و آن رکن را که اذاله درو واقع ست مذال گویند بضم میم و اذاله در لغت
دامن فرو گذاشتن ست و زیاده کردن الف را بدراز کردن دامن تشبیه کرده اند اینجا
عروض و ضرب مذال ست و باقی ارکان سالم رجز مثمن مطوی مفتعلن هشت بار
مثالش ؎ می شگفد گل چمنها ز نسیم سحری ٭ وه چه شود گر نفسے پهلوے ما باده خوری ٭
تقطیع ؎ می شگفد مفتعلن گل چمن مفتعلن ها ز نسی مفتعلن می سحری مفتعلن باقی تقطیع
بهمین نوع دان و طے در اصطلاح انداختن حرف چهارم ساکن ست و چون از مستفعلن
فا ز بیند از مستعلن بماند مفتعلن بجاے آن نهند بجهت آنکه فاے فعل افتاده
لفظ مهمل باقی ماند لفظ مستعمل بجای آن نهادند چنانکه گذشت و آن رکن را که طے
درو واقع ست مطوی گویند از آنکه طی ثوب در لغت ته کردن جامه ست و این گرفتن
حرف چهارم را از کلمه سباعی که میانه اوست تشبیه کرده اند بگرفتن میانه جامه بهر ته کردن آن
و اینجا همه ارکان مطوی اند و اگر عروض و ضرب مطوی مذال باشد وزن او چنین بود که
مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلان چرا که نون مفتعلن مطوی را اذالت کنند مفتعلان شود رجز
مثمن مطوی مخبون مفتعلن مفاعلن چهار بار مثالش ؎ باز خدنگ شوق زد عشق
در آب خاک ما ٭ قطع حریف ست شد دامن چاک چاک ما ٭ تقطیع باز خدن مفتعلن گ شوق زد
مفاعلن عشق در آ مفتعلن ب خاک ما مفاعلن ٭ باقی بهمین نوع دان و خبن در اصطلاح انداختن
حرف دوم ساکن ست و چون از مستفعلن سین را بیندازی متفعلن بماند مفاعلن بجاے
آن نهند و آن همچنانکه دانستی که چون لفظ غیر مستعمل باقی ماند لفظ مستعمل بجای آن نهند و آن رکن
را که خبن درو واقع ست مخبون گویند و خبن ثوب در لغت آنست که از نیفه بالاے جامه چیزی
را در شکنند و بدوزند تا جامه کوتاه شود و اینجا چهار رکن مطوی مقدم ست بر چهار رکن مخبون
رجز مثمن مخبون مطوی مفاعلن مفتعلن چهار بار مثالش ؎

فغان کنان هر سحرے بکوے تو مے گذرم ❊ چو نیست ره سوی تو ام ببام و در سرے نگرم ❊
تقطیع فغان کنـ مفاعلن هر سحرے مفتعلن بکوی تو مفاعلن میگذرم مفتعلن باقی تقطیع همین
نوع بدان و اینجا چهار رکن مخبون مقدم ست بر چهار رکن مطوی بحر رجز مسدس سالم
مستفعلن شش بار مثالش مولف گوید ساقی بعشرت کوش و در دوران گل مگذار
از کف جام تا پایان گل ❊ تقطیعش ❊ ساقی بعش مستفعلن رت کوش در مستفعلن
دوران گل مستفعلن باقی تقطیع همین نوع بدان رجز مسدس مطوی مفتعلن
شش بار مثالش گوید نیست مرا جز تو نگار او گرے ❊ می نکنی هیچ بحالم نظرے
تقطیع نیست مرا مفتعلن جز تو نگا مفتعلن راو گرے مفتعلن باقی تقطیع همین نوع
بدان رجز مسدس مخبون مفاعلن شش بار مثالش کنون که گردد از بهار
خوش هوا ❊ فزون شود بهر دل اندرون صفا ❊ تقطیع کنون که گر مفاعلن دد ز بها مفاعلن
ر خوش هوا مفاعلن ❊ باقی همین نوع بدان و میشاید که شش مفاعلن از هزج مسدس مقبوض
دارند همچنانکه میشاید که هشت مفاعلن را از رجز مثمن مخبون دارند و ضابطه انست که چون یک
وزن را از دو بحر توان داشت از هر بحرے که آن وزن آسان تر گرفته میشود از ان بحر
داشتن اولی ست و شک نیست که مفاعلن را از مفاعیلن گرفتن آسان ترست از ان که از
مستفعلن گیرند ازین جهت از مثمن این وزن را در هزج آورده اند و مسدس هزج را
در رجز بحر رمل سالم این بحر را ازانجهت رمل گویند که رمل در لغت حصیر بافتن
ست و چون ارکان بحر را وتدی در میان دو سبب ست و دو سبب در میان دو وتد گوئیا که
اوتاد او را با سباب یافته اند همچنانکه حصیر را بریسمانها میبافند و بعضی گفته اند که رمل
نوعی از سرود ست و آن نوع درین وزن واقع ست پس ازین جهت این بحر
را رمل نامیده اند و بعضے گفته اند که رمل را از رملان گرفته اند و رملان بفتح را و میم در لغت
دویدن شتر بود بشتاب و بواسطه آنکه سبب خفیف آخر رکن اول او پیوسته است
بسبب خفیف رکن دوم او در خواندن آن سرعت و شتابی ست پس باین
سبب این بحر را رمل خوانند و اصل این بحر هشت بار فاعلاتن ست

مثالش ؎ شکل دل بردن کر تو داری نباشد دلبرے را ❊ خواب بندیهاے حشمت کم بود جادوگرے را ❊ تقطیع شکل دل بر فاعلاتن دن کتو دا فاعلاتن ری نباشد فاعلاتن دلبرے را فاعلاتن باقی بهمین قیاس بیدان رمل مثمن مسبغ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلیان دو بار مثالش ؎ تا یکے گریم بزاری همچو ابر نوبهاران ❊ از سر اندوه و حسرت در فراق گلعذاران ❊ تقطیع تا یکے گر فاعلاتن یم بزاری فاعلاتن همچو ابری فاعلاتن نوبهاران فاعلیان تسبیغ همچنانکه دانستی زیادت کردن الف است بر سبب خفیف آخر رکن و چون در تن که در فاعلاتن ست الف زیاده سازند فاعلاتان شود فاعلیان بدریا رجاے آن نهند بجهت آنکه تاے تانیث درمیان کلمه واقع نشود در غیر تثنیه و اینجا عروض و ضرب مسبغ ست و باقی ارکان سالم و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر این که رکن آخر یکے فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگرے فاعلیان از اجتماع این دو وزن بیت نیز ناموزون نشود همچنین ست حال فعلاتن با فعلیان رمل مثمن مخبون فعلاتن هشت بار مثالش ؎ شکرت را شد اگرچه سپه مور مرتب ❊ مگسے نیز نخواهم که کند سایه بر آن لب ❊ تقطیع شکرت را فعلاتن شد اگرچه فعلاتن سپهی مو فعلاتن ر مرتب فعلاتن باقی تقطیع را همین نوع دان خبن همچنانکه دانستی انداختن حرف دوم ساکن ست پس چون الف فاعلاتن بیفتد فعلاتن بماند و اینجا همه ارکان مخبون اند و اگر صدر و ابتدا سالم باشد وزن او چنین بود که فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود همچنین هر جا که تفاوت نباشد میان دو وزن مگر این که رکن اول یکے فاعلاتن باشد و رکن اول دیگرے فعلاتن و از اجتماع آن دو وزن بیت ناموزون نشود و بعضے رمل مخبون را بر شانزده رکن بنا کرده اند چنانچه خواجه عصمت الله بخاری رحمه الله فرماید ؎ رنگ رخسار در گوش و خط و خد و قد و عارض و خال لبت ای سرو پری روی سمن بر ❊ شفق و کوکب و شام و سحر و طوبے و گلزار بهشت ست و هلال و طرف چشمه کوثر ❊ تقطیع رنگ رخسار فاعلاتن ر و دری گو فعلاتن ش و خط و خد فعلاتن و قد و عا فعلاتن رض و خال لو فعلاتن لبتی سر فعلاتن

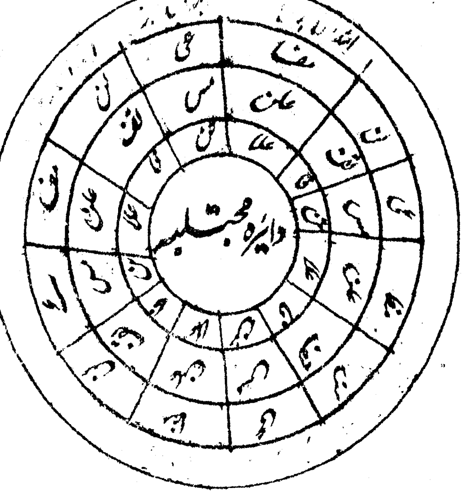
و پری رو فعلاتن لتیمن بر فعلاتن + شفقو گو فعلاتن کبشا مو فعلاتن سحر و طلو فعلاتن بی و گلزا
فعلاتن ز بهشتش فعلاتن تهلالو فعلاتن طرفی جش فعلاتن سے کوثر فعلاتن **رمل**
مثمن مقصور فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات دو بار مثالش مؤلف گوید **ع**
هر کجا بینم سے با عاشق خود مهربان + افتد از بی مهری ناه خودم آتش بجان + تقطیع
هر کجا بے فاعلاتن هم سے با فاعلاتن عاشقی خو فاعلاتن مهربان فاعلات باقی
تقطیع را برین قیاس دان قصر چنانکه دانستی انداختن حرف ساکن ست از سببی که
در آخر رکن باشد و ساکن کردن متحرک آن سبب پس چون از فاعلاتن نون را بیندازند
و تا را ساکن سازند فاعلات شود بعضے فاعلان بجای آن بهند بجهت خفت لفظ و اینجا
عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان سالم **رمل مثمن محذوف** فاعلاتن
فاعلاتن فاعلاتن فاعلن دو بار مثالش گوید **ع** هر کرا بینم سخن با او ز هر جا میکنم تا کند
ذکر تو صد تقریب پیدا میکنم + تقطیع هر کرا بے فاعلاتن نم سخن با فاعلاتن او
ز هر جا فاعلاتن میکنم فاعلن + باقی تقطیع همین قیاس حذف چنانکه دانستی انداختن
سبب خفیف ست از آخر رکن پس چون تن را از فاعلاتن بیندازند فاعلا بماند فاعلن
بجای آن بهند بجهت آنکه چون آخر رکن ساکن شود و لفظ تنوین بجاے آن توان ماند
نقل کنند بلفظ با تنوین و چون فاعلن را از فاعلاتن بگیرند محذوف گویند و اینجا عروض
و ضرب محذوف ست و از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود همچنین هر جا که تفاوت
بنا شد میان دو وزن مگر باین که رکن آخر یکے فاعلاتن باشد و رکن آخر دیگرے فاعلن
از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود **رمل مثمن مشکول سالم الضرب**
والعروض فعلات فاعلاتن چهار بار مثالش **ع** قدری بخند و از رخ قمرے
نماے مارا + سخنے بگوی و از لب شکرے نماے مارا + تقطیع قدریب فعلات خند از رخ
فاعلاتن قمرین فعلات مای مارا فاعلاتن + باقی تقطیع برین قیاس و شکل اجتماع خبن
و کف ست و چون بخبن الف فاعلاتن بیفتد و بکف نون او فعلات بماند لفظ تا و آن
رکن را که شکل در وے واقع ست مشکول گویند بجهت آنکه شکل در لغت دست و پای بتشکیل بستن ست

وچون الف و نون از دو طرف فاعلاتن بیفتد آن مد صوت که پیش ازین بود نماند همچنانکه
اسپ را بعد از شکیل کردن آن رفتار که دارد نمی ماند و اینجا چهار رکن مشکول ست
و چهار رکن سالم رمل مثمن مشکول مسبغ فعلات فاعلاتن فعلات فاعلیان دوبار
مثالش ◦ نیم و خیال بازی شب و روز با جوانان * ز خط خوش تو با خود در تبسم
خیال جوانان * تقطیعش * نیم و خ فعلات یال بازی فاعلاتن شب و روز فعلات
با جوانان فاعلیان باقی تقطیع برین قیاس و اینجا عروض و ضرب مسبغ ست
رمل مثمن مخبون مسبغ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان دوبار مثالش
◦ روزگاریست که در خاطرم آشوب فلان ست * روزگارم چو سر زلف پریشانش
از انست * تقطیعش * روزگارے فاعلاتن سگ درخا فاعلاتن طرم آشو فعلاتن
فلانست فعلیان باقی تقطیع برین قیاس اینجا صدر و ابتدا سالم ست و
حشو ها مخبون و عروض و ضرب مخبون مسبغ و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون باشد وزن
او چنین بود که فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلیان رمل مثمن مخبون مقصور فاعلاتن
فعلاتن فعلاتن فعلات دوبار مثالش مؤلف گوید ◦ چاره هجر تو سازم بوصال
دگران * آه تا چند کشم بے تو محال دگران * تقطیع چاره هج فاعلاتن رتسازم فعلاتن
بوصال فعلاتن دگران فعلات باقی تقطیع برین قیاس چون فاعلات مقصور را خبن کنند
فعلات بماند رمل مثمن مخبون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن بکسر عین دوبار
مثالش مؤلف گوید ◦ گرچه مقصود بلاے دل ریش ست مرا * هیچ غم نیست که مقصود عین
ست مرا * تقطیع گرچه مقصو فاعلاتن د بلاے فعلاتن دل ریشس فعلاتن ت مرا فعلن * باقی
تقطیع برین قیاس چون فاعلن محذوف را خبن کنند فعلن شود رمل مثمن مخبون مقطوع
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن بسکون عین دوبار مثالش مؤلف گوید ◦ ساخت برگ
طرب و عیش مهیا نرگس * تا کشد باده و سے ساغر صهبا نرگس * تقطیعش
شاخ برگے فاعلاتن طرب و عی فعلاتن شمهیا فعلاتن نرگس فعلن * باقی
تقطیع برین قیاس و قطع در فاعلاتن باصطلاح آنست که سبب خفیف آخر او را که تن ست بیندازند

دال وتد مجموع او که علامت حرف ساکن او را که الف ست هم بیندازند و حرف پیش از الف
را که لام ست ساکن سازند پس فاعلن شود فعلن بجای آن بنهند بجهت آنکه چون آخر رکن
ساکن شود نقل کردند با لفظ با تنوین چنانکه گذشت در حذف فاعلاتن و آن رکن را که قطع درو
واقع ست مقطوع گویند و قطع در لغت بریدن ست و چون این زحاف در وتد ست و
انداختن چیزے از وتد که منبع ست بریدن می باشد این زحاف را قطع گفتن مناسب بود رمل
مثمن مخبون مقطوع مسبغ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان دو بار مثالش مؤلف گوید
◦ پیش ازین گرچه بهویت رخ گل میدیدیم * چون گل روے تو دیدیم ازو واچیدیم
تقطیع پیشتری گر فاعلاتن چه بهویت فعلاتن رخ گلمی فعلاتن دیدیم فعلان باقی تقطیع برین
قیاس چون فعلن مقطوع را تسبیغ کنند فعلان شود از اجتماع این چهار وزن بایکدیگر بیت
ناموزون نشود و همچنین هر جا که تفاوت نباشد یعنی چند وزن مگر آنکه یکے را رکن آخر
او فعلات باشد و دیگرے را فعلن و دیگری را فعلن و دیگری را فعلان از اجتماع این اوزان
بیت ناموزون نشود رمل مسدس سالم فاعلاتن شش بار مثالش ◦ اے نگارین روے
دلبر زان مائی * رخ مکن پنهان چو اندر جان مائی * تقطیع اے نگارے فاعلاتن
روے دلبر فاعلاتن زان مائی فاعلاتن * باقی تقطیع برین قیاس رمل مسدس مقصور
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات * دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم سهراب ◦ تا لبت
او وید سیفی در شراب * از مثلث می نماید اجتناب * تقطیعش تا لبی او فاعلاتن
وید سیفی فاعلاتن در شراب فاعلات باقی تقطیع برین قیاس اینجا عروض و
ضرب مقصور ست و باقی ارکان سالم رمل مسدس محذوف فاعلاتن فاعلاتن
فاعلن دو بار مثالش مؤلف گوید ◦ گفت زاهد از بهشتم وه خبر * گفتمش زنهار
نام وه مبر * تقطیع گفت زاهد فاعلاتن از بهشتم فاعلاتن وه خبر فاعلن باقی
تقطیع برین قیاس اینجا عروض و ضرب محذوف ست رمل مسدس مخبون مقصور
فاعلاتن فعلاتن فعلات دو بار مثالش ◦ شکرین لعل تو کان نمکست *
گرچه شکر نه مکان نمکست * تقطیعش شکری لع فاعلاتن لت کانی فعلاتن

۵ و کرم بخش باشد و سه گوشه را نیز گویند ۱۲ منه رحمه الله

نکست فعلات باقی تقطیع برین قیاس اینجا عروض وابتدا سالم ست وحشو مجنون و
عروض وضرب مجنون مقصور رمل مسدس مجنون محذوف فاعلاتن فعلاتن فعلن
لب رعلین دو بار مثالش ~~~ گر سخن زان لب چون نوش شود + بسته راخنده
فراموش شود + تقطیعش + گر سخن رافاعلاتن لب چون نوفعلاتن ششن شود فعلن باقی تقطیع
برین قیاس اینجا عروض وضرب مجنون محذوف ست رمل مسدس مجنوع مقطوع
فاعلاتن فعلاتن فعلن + بسکون عین دو بار مثالش ~~~ مردمے نرگس او میداند +
جادوے غمزه او میخواند + تقطیعش مردمے نرفاعلاتن گس اومے فعلاتن داند
فعلن باقی تقطیع برین قیاس اینجا عروض وضرب مقطوع رمل مسدس
مجنون مقطوع مسبغ فاعلاتن فعلاتن فعلان دو بار مثالش ~~~ ای که روی
تو حیات جانست + دیده جایت شد وجای آنست + تقطیع ای که روی فاعلاتن تحتانی
فعلاتن جانست فعلان و اینجا عروض وضرب مقطوع مسبغ ست فصل در بیان
فک بحور گذشته چون هر یک از مفاعیلن و مستفعلن و فاعلاتن مرکب ست از وتد مجموع
و دو سبب خفیف پس حروف و حرکات و سکنات اصل این سه بحر که هزج و رجز و رمل ست برابر باشد
چنانکه یک مصراع هر بحر بست و هشت حرف باشند شانزده متحرک دوازده ساکن پس اگر این
بست و هشت حرف را بخط دائره نویسی و از وتد مجموع آغاز کنی و بر سبب خفیف دوم تمام
سازی و گوئی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج باشد و اگر مفا گذاری و
از عیلن آغاز کنی و بر مفا تمام سازی و گوئے عیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفا بروزن چهار بار مستفعلن شود که اصل بحر رجز ست و اگر مفاعی را
گذاری و از لن آغاز کنی و بر مفاعی تمام سازی و گوئی لن مفاعی
لن مفاعی لن مفاعی لن مفاعی بروزن چهار بار فاعلاتن شود که اصل
بحر رمل ست و آنکه میگویند که این سه بحر از یک دائره بیرون مے آید
بایں معنی ست که بیان کرده شد و این بیرون آمدن را فک تفکیک
بحور گویند و تفکیک در لغت از هم کشادن ست و صورت دائره اینست



و این دائره را مجتلبه بفتح لام از آن جهت گویند که اجتلاب در لغت چیزی را از جای بجای بردن ست و ارکان این سه بحر را از بحور دائره مختلفه گرفته اند مفاعیلن را از بحر طویل و مستفعلن را از بحر بسیط و فاعلاتن را از بحر مدید و بعضی گفته اند جلب بسکون لام و فتح او در لغت کثرت و بسیارست و انواع این سه بحر بسیارست پس باین مناسبت این دائره را مجتلبه گفتند و بعضی این دائره را مؤتلفه نامیده اند بجهت آنکه این سه رکن را بیکدیگر الفتی و موافقتی هست در ترکیب چنانچه گذشت در بیان اجزاے ارکان بحر منسرح مثمن مطوی موقوف مفتعلن فاعلات چهار بار مثالش مولف گوید آنکه دلم صید او ست میر شکار من ست • دست بخونم نگار کرده نگار من ست تقطیع آنکه دلم مفتعلن صید اوس فاعلاتن میر شکار مفتعلن ری من ست فاعلان • باقی تقطیع برین قیاس اصل این بحر مستفعلن مفعولات ست بضم تا چهار بار اما چون مستفعلن را طے کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت در بحر رجز و وقف در لغت باز ایستادن بود و در اصطلاح ساکن کردن حرف متحرک هفتم ست و آن رکن را که وقف در و واقع ست موقوف گویند چون تاے مفعولات را بوقف ساکن سازند و او را بطی بیندازند مفعلات شود فاعلان که لفظ مستعمل ست بجاے آن بنهند و این چهار رکن مطوی ست و چهار رکن مطوی موقوف و این بحر را

از آن جهت منسرح گویند که انسراح در لغت آسانی و روانی ست و چون در ارکان این بحر
سبب با مقدم اند بر وتد آسان تر گفته میشود و بعضی گفته اند انسراح در لغت از جای بیرون آمدن ست
و این بحر در نقصان ارکان بحدی میرسد که ابجه بر وزن دو رکن اوست من لشتر الباد بجان که
اما کسیکه تقریبه کند باد بجان را
بر وزن مستفعلن مفعولات ست در اشعار عرب آن را بیت تمام میدارند و این نقصان
و اقتصار را به بیرون آمدن از جا تشبیه کرده اند و این بحر را منسرح گفته منسرح
مثمن مطوی مکسوف مفتعلن فاعلن چهار بار مثالش مؤلف گوید شعر اے
زرخست روشنی خانهٔ چشم مرا + چشم و چراغ همه خواجه سر دو سرا + تقطیعش + اے
زرخست مفتعلن روشنی فاعلن خانه چش مفتعلن مم مرا فاعلن باقی او برین قیاس فهم
کن کسف در لغت پی پاشنه بریدن بود و در اصطلاح انداختن حرف هفتم متحرک ست
و آن رکن را که کسف در وی واقع ست مکسوف گویند و چون تاے مفعولات را بکسف واو
او را بطی بیفگنند مفعلا بماند نقل کنند بلفظ با تنوین که فاعلن ست و چون فاعلن را از مفعولات
گیرند مطوی مکسوف گویند و اینجا چهار رکن مطوی ست و چهار رکن مطوی مکسوف و اگر در
حشو مطوی موقوف بود و عروض و ضرب مطوی مکسوف وزن او چنین بود که مفتعلن فاعلان
مفتعلن فاعلن + و اگر عکس این بود یعنی در حشو مطوی مکسوف باشد عروض و ضرب مطوی
موقوف وزن او چنین بود که مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان + و از اجتماع این چهار وزن
گذشته که غیر وزن اصلی اند بیت ناموزون نشود منسرح مثمن مطوی مجدوع مفتعلن
فاعلات مفتعلن فاع دو بار مثالش شعر من شنیدم که خط بر آب نویسند + آیت
خوبی بر آفتاب نویسند + تقطیعش + من نشنی مفتعلن دم که خطب فاعلات راب نوی
مفتعلن سند فاع و چون واو مفعولات را بطی بیفگنند مفعلات بماند فاعلات که
لفظ مستعمل ست بجاے آن بنهند و جدع در لغت بینی بریدن ست و در اصطلاح انداختن
هر دو سبب خفیف اول و ساکن کردن تاے مفعولات بود لات شود فاع بجاے
آن بنهند و قیاس آن بود که فعل بسکون عین بجاے او بنهادندے اما چون فعل ثقیل بود
دو حرف اول میزان را که فا و عین ست گرفتند و الف در میان گذاشتند

وبجاے لات نهادند تا رعایت خفت وحروف میزان کرده باشند بقدر امکان وآن رکن
را که عجز درو واقع ست مجدوع گویند ومولانا شمس الدین محمد قیس رازی رحمه الله که مقتدای سیست
درین فن گفته است که این اسم این زحاف را لائق نیست واینجا عروض وضرب مجدوع ست
وباقی ارکان مطوی منسرح کشمن مطوی منحور مفتعلن فاعلات مفتعلن فع دوبار
مثالش بیت چون غم هجران او نداشت نهایت ✤ عاقبت اندوه عشق کرد
سرایت ✤ تقطیعش ✤ چون غم هج مفتعلن ران او فاعلات داشت نها مفتعلن یت فع باقی
ازین قیاس فهم کنی نحر در اصطلاح انداختن هر دو سبب از پای مفعولات بود لا بماند
فع بجای آن نهند که دو حرف اول میزان ست وبعضی بجای سبب خفیفی که از رکنی باقی ماند
فل بضم فا نهند چرا که دو حرف میزان ست وفل در کلام عرب بمعنی خلاف می آید وفع مستعمل
نیست وآن رکن را که نحر درو واقع ست منحور گویند ونحر در لغت گلو بریدن ست گویا
ازین رکن رمقی بیش نمانده است بجهت بسیاری انداختن حرف از وی اینجا عروض وضرب
منحور ست واز اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود منسرح مسدس مطوی
مفتعلن فاعلات مفتعلن دوبار مثالش بیت شاه جهان باد تا زمانه بود ✤ که ز کرمش خلق
شادمانه بود ✤ تقطیعش شاه جهان مفتعلن باد تا ز فاعلات مانه بود مفتعلن باقی ازین
قیاس فهم کنی اینجا همه ارکان مطوی اند منسرح مسدس مطوی مقطوع مفتعلن فاعلات
مفعولن دوبار مثالش بیت بسکه بمویت اسیر شد جانم ✤ گر بگذاری گریخت نتوانم ✤
تقطیعش ✤ بس که بمو مفتعلن یت اسیر فاعلات شد جانم مفعولن باقی ازین قیاس
فهم کنی قطع در غیر فاعلاتن باصطلاح آنست که از وتد مجموع حرف ساکن
بیندازند وحرف پیش از وی را ساکن سازند پس چون مستفعلن را قطع کنند
مستفعل شود مفعولن که لفظ با تنوین ست بجاے آن نهند وچون مفعولن را از مستفعلن
بگیرند مقطوع گویند بحر مضارع مثمن اخرب مفعول فاعلاتن چهار بار مثالش
مؤلف گوید بیت سیفی گدا از آن شد در شهر آن پریرو ✤ تا روز های دوران آید جناب
او ✤ تقطیع سیفی که مفعول ✤ از آن شد فاعلاتن در شهر مفعول آن پریرو فاعلاتن میدان طریق

ملّه منحر بفتح نون و سکون حا بی نقطه در آخر با بی نقطه ۱۲ منه رحمه الله

تقطیع برین قیاس اصل این بحر مفاعیلن فاعلاتن ست چهار بار اما چون مفاعیلن را خرب کنند مفعول شود بضم لام چنانکه گذشت در بحر هزج و اینجا چهار رکن اخرب ست و چهار رکن سالم و این بحر را از آنجهت مضارع گویند که مضارعت در لغت مشابهت ست و این بحر مشابه به بحر منسرح ست و آنکه جزو دوم این هر دو بحر مشتمل ست بر وتد مفروق چرا که جزو دوم این بحر فاعلاتن ست با و مشتمل ست بر فاع و جزو دوم منسرح مفعولات ست بضم تا و او مشتمل ست بر لات و خلیل بن احمد که واضع این فن ست گفته ست که این بحر را بواسطه مشابهت به بحر منسرح مضارع خوانده‌ام و وجه مشابهت آنست که در ارکان هر دو بحر اوتاد مقدم از اسباب مضارع مثمن اخرب مسبغ مفعول فاعلاتن مفعول فاعلیان دو بار مثالش مؤلف گوید بیت گر اعتقاد آن مه با ما کم و زیاد ست + ما هم بهر روش مقصود اعتقاد ست + تقطیع گر اعت مفعول قاد آن مه فاعلاتن با ماک مفعول مو زیادست فاعلیان + طریق تقطیع باقی برین قیاس و چون فاعلاتن را تسبیغ کنند فاعلیان شود چنانکه گذشت در بحر رمل مضارع مثمن اخرب مکفوف مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن دو بار مثالش بیت دل بی رخ تو صورت جان را نمی شناسد + جان بی لب تو گوهر کان را نمی شناسد + تقطیعش دل بی رُ مفعول خت صورَ فاعلات تجان را ن مفاعیل می شناسد فاعلاتن طریق تقطیع باقی برین قیاس و چون فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات و مفاعیل شود بضم آخر هر دو بحذف نون چنانکه دانستی که کف انداختن حرف هفتم ساکن ست و اینجا صدر و ابتدا اخرب ست و حشو ها مکفوف و عروض و ضرب سالم بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات + دو بار مثالش مؤلف گوید بیت با زمزمه‌ای آن لب میگون گرفته است + معلوم میشود که مرا خون گرفته است + تقطیعش با زم مفعول مه ای لال فاعلات ب بیگون گ مفاعیل رفته است + فاعلات طریق تقطیع باقی برین قیاس چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلات شود چنانکه گذشت در بحر رمل بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف

مفعول فاعلات مفاعیل فاع لن دو بار مثالش مولف گوید معما باسم حسین بیت
عشقی پری وشی کرتو دیوانه از و + خواهی مسخر تو شود جز دعا مگو + تقطیعش سیفیب مفعول
پری وشی یک فاعلات تدیوان مفاعیل سے از و فاعلن طریق تقطیع باقی برین
قیاس چون از فاعلاتن راتن حذف کنند فاعلا شود فاع لن بجاے او نهند چنانکه
گذشت در بحر رمل مضارع مثمن مکفوف مقصور مفاعیل فاعلات مفاعیل
فاعلات دو بار مثالش سه گر آن طره هست مشک بما چون نداد بوسے + در آن
چهره هست ماه چرا در کشید روی + تقطیعش + گر آن طره مفاعیل هست مشک فاعلات
بما چون مفاعیل داد بوی فاعلات طریق تقطیع باقی برین قیاس اینجا عروض و ضرب
مقصورست و باقی ارکان مکفوف و اگر عروض و ضرب محذوف باشند وزن او
چنین بود مفاعیل فاعلات مفاعیل فاع لن مضارع مسدس اخرب مکفوف
مفعول فاعلات مفاعیل دو بار مثالش بیت ای نازنین که ماه منی امشب + رحمی بکن چه
شاه منی امشب + تقطیعش + ای ناز مفعول نیک ماه فاعلات منی امشب مفاعیلن رحمی
مفعول کن چه شاه فاعلات منی امشب مفاعیلن اینجا عروض و ضرب سالم ست و اگر عروض
و ضرب محذوف باشد وزن او چنین بود که مفعول فاعلات فعولن چرا که چون مفاعیلن را
حذف کنند فعولن شود چنانکه گذشت در بحر هزج بحر مقتضب مثمن مطوی فاعلات
مفتعلن چهار بار مثالش بیت بالبت چه می طلبم باده نزد جان چه بود + بار خست
چه مه نگرم شده بیش فان چه بود + تقطیعش + بالبت فاعلات می طلبم مفتعلن باده نزد فاعلات
جان چه بود مفتعلن برین قیاس باقی را فهم کنی اصل این بحر مفعولات مستفعلن ست چهار بار
اما چون مفعولات را طی کنند فاعلات شود چنانکه گذشت در بحر منسرح و چون مستفعلن را
طی کنند مفتعلن شود چنانکه گذشت بتکرار و اینجا همه ارکان مطوی اند و این بحر را ازان جهت
مقتضب گویند که اقتضاب در لغت بریدن چیزے ست از چیزے و این بحر را
از بحر منسرح بریده اند و گرفته چرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یکے ست
و اختلاف همین در ترتیب ست و بس چنانکه دانستی اصل منسرح مستفعلن مفعولات ست

چهار بار و بعضی گفته اند که این بحر در شعر عرب البته مجزو می آید و جب زیرا که را گویند
که عروض و ضرب او ببرید از نده جزء الفتح سالم ولیکن ذای بانقطه در لغت بریدن است
مقتضب مثمن مطوی مقطوع فاعلات مفعولن چهار بار مثالش بیت وقت
را غنیمت دان آن قدر که بتوانی ٭ حاصل از حیات ای جان یکدم است تا دانی تقطیعش
وقت را غنی فاعلات نیمت دا مفعولن آن قدر ک فاعلات بتوانی مفعولن ٭ باقی ابرین
قیاس فهم کنی چون مستفعلن را قطع کنند مفعولن شود چنانکه گذشت در بحر منسرح در اینجا
چهار رکن مطوی است و چهار رکن مقطوع بحر مجتث مثمن مخبون مفاعلن فعلاتن چهار
بار مثالش بیت زهی درخت عبیر نظر بر و سعدی بار ٭ چه دولت است تماشای
از قد تو تیمارا ٭ تقطیعش زهی درخت مفاعلن سهی نظر فعلاتن بر و مفاعلن تیمارا
فعلاتن چه دولتی مفاعلن تماشا فعلاتن از قدری مفاعلن تو تیمارا فعلاتن ٭ اصل
این بحر مستفع لن فاعلاتن است چهار بار اما چون مس تفع لن را خبن کنند مفاعلن
شود چنانکه گذشت در بحر رجز و فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن چنانکه گذشت در بحر رمل
و اینجا همه ارکان مخبون اند و این بحر را از آن جهت مجتث گویند که اجتثاث در لغت
از بیخ برکندن است و مسدس این بحر را که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن آورده است از
بحر خفیف گرفته اند و برآورده چرا که الفاظ و ارکان این هر دو بحر یکی ست و اختلاف
بآنست که اینجا مستفعلن مقدم است بر هر دو فاعلاتن و در بحر خفیف مستفعلن در میان
دو فاعلاتن است چنانکه معلوم خواهد شد و اسم مقتضب و مجتث اگرچه در معنی بهم
نزدیک اند اما چون آن بحر را مقتضب نام کردند این بحر را مجتث نامیدند از برای امتیاز
در نام چنانکه گذشت در اسم صدر و ابتدا و باید که این سخن بر خاطر باشد تا اگر مثل این
چیزی بیاید احتیاج تکرار نباشد بحر مجتث مثمن مخبون مسبغ مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلیان دو بار مثالش بیت دلم که سوخت ز عشقت چراغ جان من است
آن ٭ غبار کز تو رسد نور دیدگان من است آن ٭ تقطیعش دلم که سو مفاعلن خت ز عشقت فعلاتن
چراغ جا مفاعلن ن منست آن فعلیان ٭ قیاس باقی تقطیع ازین بگیر ٭ شعر چون فاعلاتن را

خبن و تسبیغ کنند فعلیان شود چنانکه گذشت در بحر رمل مجتث مثمن مخبون مقصور مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلات دو بار مثالش مؤلف گوید بیت ز لبش که درد تو درجهان
نا توان من است ٭ هلاک من طلب هر که مهربان من است ٭ تقطیع ز لبش که در مفاعلن
د تو در جها فعلاتن ن نا توا مفاعلن ن من است فعلات قیاس بگیر تقطیع ازین بباقی
شعر چون فعلاتن را خبن و قصر کنند فعلات شود چنانکه گذشت در بحر رمل
مجتث مثمن مخبون محذوف مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن بکسر
عین دو بار مثالش مؤلف گوید بیت شفا چه در قدم تست مبتلای ترا ٭ برون
خرام که در روی بهای ترا ٭ تقطیع شفا چه در مفاعلن قدمی تست فعلاتن تمثلای مفا
ترا فعلن قیاس گیر تقطیع ازین بباقی شعر چون فعلاتن را خبن و حذف کنند فعلن
شود بکسر عین چنانکه گذشت در بحر رمل مجتث مثمن مخبون مقطوع مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلن ٭ بسکون عین دو بار مثالش مؤلف گوید بیت اگرچه
یار مرا نیست رسم دلداری ٭ بدین خوشم که ندارد بدیگری یاری ٭ تقطیعش اگرچه یا
مفاعلن ر مرا نی فعلاتن ست رسم دل مفاعلن داری فعلن ٭ قیاس گیر تقطیع ازین
بباقی شعر چون فعلاتن را قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت در بحر رمل
مجتث مثمن مخبون مقطوع مسبغ مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان ٭ دو بار
مثالش مؤلف گوید بیت چه گویم از سرمستی لبت می نالبست ٭ هر نج از سخن ناکه عالم
آلبست ٭ تقطیعش ٭ چه گویم مفاعلن ز سرمستی فعلاتن لبت می مفاعلن نالبست فعلان
هر نج از مفاعلن سخنی با فعلاتن که عالمی مفاعلن آلبست فعلان چون فعلن مقطوع
را تسبیغ کنند فعلان شود چنانکه گذشت در بحر رمل بحر سریع مطوی موقوف
مفتعلن مفتعلن فاعلان دو بار مثالش مؤلف گوید معا باسم رستم بیت دل
کز خوبان همه غم دیده است ٭ بیشتر از غم ستم دیده است ٭ تقطیع دل کز خو مفتعلن
بان همه غم مفتعلن دیده است فاعلان باقی تقطیع چنین نوع و دان اصل این بحر مستفعلن
مستفعلن مفعولات است لفهم تا دو بار آنا چون مستفعلن را طی کنند مفتعلن شود

چنانکه گذشت تکرار ، مفعولات را که طی و وقف کنند فاعلان شود چنانکه گذشت در بحر
منسرح و اینجا عروض و ضرب مطوی موقوف ست و باقی ارکان مطوی و این بحر
را از آنجهت سریع گویند که سرعت در لغت شتاب کردن و چون درین بحر اسباب بیشتر
اند از اوتاد زود تر گفته میشود پس باین مناسبت این بحر را سریع گفتند **سریع مطوی**
مکسوف مفتعلن مفتعلن فاعلن دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم بابا میر **بیت** کے
بود آن دم که بنیرم وفا ✦ می بدل باکشد آن دلربا ✦ تقطیع کے بود ا مفتعلن م که بنیرم مفتعلن
وفا فاعلن باقی تقطیع همین نوع بدان چون مفعولات را طی و کسف کنند فاعلن شود
چنانکه در بحر منسرح گذشت و اینجا عروض و ضرب مطوی مکسوف ست بحر جدید مخبون فعلاتن
فعلاتن مفاعلن دو بار مثالش **بیت** چو قدت گرچه صنوبر کشد سری ✦ نبود چون قد
سروت صنوبری ✦ تقطیع چو قدت گر فعلاتن چه صنوبر فعلاتن کشد سری مفاعلن نبود
چه فعلاتن قد سروت فعلاتن صنوبری مفاعلن اصل این بحر فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن
ست دو بار اما چون فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن شود و مستفعلن را خبن کنند مفاعلن
شود چنانکه هردو گذشت تکرار و این بحر را از آنجهت جدید گویند که جدید در لغت
نو است و این بحر از جمله بحور مستحدث ست یعنی نو پیدا کرده شده است ازین جهت این بحر
را بحر غریب نیز نامیده اند و میگویند که این بحر را بزرجمهر پیدا کرده است بحر قریب مکفوف
مفاعیل مفاعیل فاعلات دو بار مثالش مؤلف گوید **بیت** خداوند جهان بخش شاه
عادل ✦ شهنشاه جوان بخت زاد کامل ✦ تقطیع خداوند مفاعیل جهان بخش مفاعیل
شاه عادل فاعلاتن شهنشاه مفاعیل جوان بخت مفاعیل زاد کامل فاعلاتن اصل
این بحر مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن دو بار اما چون مفاعیلن را کف کنند مفاعیل شود
بضم لام چنانکه گذشت تکرار و اینجا عروض و ضرب سالم ست و باقی ارکان مکفوف
اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل فاعلات چرا
که چون فاعلاتن را قصر کنند فاعلات شود چنانکه گذشت تکرار و اگر عروض و ضرب
محذوف باشد وزن او چنین بود مفاعیل مفاعیل فاعلن چرا که چون فاعلاتن را

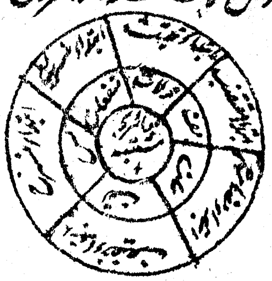
حذف کنند فاعلن شود چنانکه گذشت بتکرار و این بحر را از انجهت قریب گویند که قریب در لغت نزدیک ست و این بحر از جمله بحور مستحدث ست و درین نزدیکی پیدا شده است و میگویند که مولانا یوسف عروضی نیشاپوری که اول کسے که در فارسی تصنیف علم عروض کرده است اوست و این بحر را پیدا کرده است بعد ازان که خلیل بن احمد وضع بحور کرده بود بدویست سال و بعضے گفته اند که ارکان این بحر با ارکان بحر هزج و مضارع قربے داشت از انجهت این بحر را قریب گفتند قریب اخرب مکفوف مفعول مفاعیل فاعلات دو بار مثالش بیت تا طبع رهی برقرار باشد مداح در شهریار باشد تقطیعش تا طبع مفعول رهی برق مفاعیل رار باشد فاعلاتن مداح مفعول در شهر مفاعیل یار باشد فاعلاتن و چون مفاعیلن را خرب کنند مفعول شود و چون کف کنند مفاعیل شود بضم لام در هر دو چنانکه گذشت بتکرار و اینجا صدر و ابتدا اخرب است و حشو مکفوف و عروض و ضرب سالم و اگر عروض و ضرب مقصور باشد وزن چنین بود که مفعول مفاعیل فاعلان و اگر عروض و ضرب محذوف باشد وزن او چنین بود که مفعول مفاعیل فاعلن بحر خفیف مخبون فاعلاتن مفاعلن فعلاتن دو بار مثالش بیت ای صبا بوسه زن زمین در او را و ز تر بجد لب چو شکر او را تقطیعش ای صبا بو فاعلاتن سه زن زمین مفاعلن در او را فعلاتن و ز تر بجد فاعلاتن لبی چو شک مفاعلن کر او را فعلاتن اصل این بحر فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن ست دو بار اما چون مستفع لن را خبن کنند مفاعلن شود و فاعلاتن را خبن کنند فعلاتن شود چنانکه گذشت هر دو بتکرار و اینجا صدر و ابتدا سالم ست و باقی ارکان مخبون و اگر صدر و ابتدا نیز مخبون بود وزن او چنین بود که فعلاتن مفاعلن فعلاتن و اگر عروض و ضرب فعلیان بود و مخبون مسبغ باشد چنانکه گذشت در بحر رمل مجتث و این بحر را از انجهت خفیف گویند که سبکترین بحرهاست در وزن چنانکه در هر رکن او دو سبب خفیف محیط ست بوتد و باین سبب ارکان سبک شده اند و بعضے گفته که این بحر سبکترین بحور ست باین معنی که تا مهاے دراز که حروف

۵۷ ... ۵۸

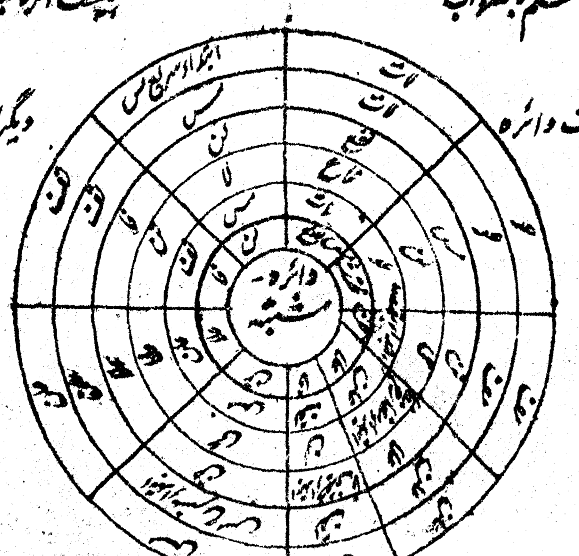
بسیار دارد و در هیچ بحر آوردن آن ممکن نیست درین بحر میتوان آورد همچنانکه گفته اند بیت
خواجه عبد الرحمن با ذر کتابت * هیچ عبد الحمید ابن العمید ست * تقطیع خاج عبدر فاعلاتن
رحمن باستفعلن در کتابت فاعلاتن هیچ عبدل فاعلاتن حمیداب مفاعلن تلعمیدست
فاعلیان خفیف مخبون مقصور فاعلاتن مفاعلن فعلات دو بار مثالش بیت
ماه رویا نجون من شتاب * کشتن عاشقان کردیه صواب * تقطیعش ماه رویا فاعلاتن
نجون من مفاعلن مشتاب فعلات * باستے بدین قیاس بدان چون
فاعلاتن را خبن و قصر کنند فعلات شود چنانکه گذشت تکرار خفیف مخبون
محذوف فاعلاتن مفاعلن فعلن بکسر عین دو بار مثالش مؤلف گوید بیت
گفتمش ہیچ بی تو چارۂ ما * رفت در قہر و گفت مرگ و بلا * تقطیعش *
گفتمش ہیچ فاعلاتن بے تچا مفاعلن رئہما فعلن * باقی بدین طریق بدان چون
فاعلاتن را خبن و حذف کنند فعلن شود بکسر عین چنانکه گذشت تکرار خفیف
مخبون مقطوع فاعلاتن مفاعلن فعلن بسکون عین دو بار مثالش مؤلف
گوید بیت با توسکے ورنا توان گفتن * این سخن را کجا توان گفتن * تقطیعش با کی
در فاعلاتن ورنا توان مفاعلن گفتن فعلن باقی بدین قیاس بدان و چون فاعلاتن را
قطع کنند فعلن شود بسکون عین چنانکه گذشت تکرار خفیف مخبون مقطوع
مسبغ فاعلاتن مفاعلن فعلان دو بار مثالش مؤلف گوید معما باسم داود بیت
از طبائع هر انچه موجود ست * آدمی زان میانه مقصود ست * تقطیعش از طبائع فاعلاتن
هر انچه مو مفاعلن جود ست فعلان آدمی زا فاعلاتن میان مق مفاعلن صود ست
فعلان چون فعلن مقطوع را تسبیغ کنند فعلان شود چنانکه گذشت تکرار فصل
در بیان فک بعضی از بحور گذشته بدانکه شش بحر که سریع و منسرح و خفیف
و مضارع و مقتضب و مجتث اند وقتی که مسدس الاجزا باشد یعنی هر یک از انها
شش رکن باشد از یک دائره بیرون می آیند چرا که چون مستفعلن مستفعلن مفعولات
را که بحر سریع ست بر خط دائره نویسی و از مستفعلن دوم آغاز کنی و بر مستفعلن

اول تمام سازی و گوئی مستفعلن مفعولات مستفعلن بحر منسرح باشد و اگر از تفعلن
مستفعلن دوم آغاز کنی و بر مس او تمام سازی گوئی که تفعلن مفعولات مس تفعلن مس
بر وزن فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن شود که بحر خفیف ست و اگر از علن مستفعلن دوم آغاز
کنی و بر مستف او تمام سازی و گوئی که علن مفعولات مستفع لن مستف بر وزن مفاعیلن
فاعلاتن مفاعیلن شود که بحر مضارع ست و اگر از مفعولات آغاز کنی و بر مستفعلن دوم
تمام سازی و گوئی مفعولات مستفعلن مس تفعلن بحر مقتضب باشد و اگر از عولات آغاز
کنی و بر مف تمام سازی و گوئی عولات مس تفعلن مس تفعلن مف بر وزن مستفعلن
فاعلاتن فاعلاتن شود که بحر مجتث ست و ازین بیان ظاهر شد که تفع که در مستفعلن بحر
خفیف و بحر مجتث ست عوض آلات ست که وتد مفروق ست پس او نیز وتد مفروق باشد

و همچنین ظاهر شد که تفع
عوض لات ست پس او نیز
در فاعلاتن بحر مضارع ست
وتد مفروق باشد صورت دائره اینست
صورت دائره مشتبه برسته
گذاشته شد تا آسان گردد و هم
و الله اعلم بالصواب
هیچ یکی اگر شش شش برابر باشد
آن بر کاتب فهم آن بر طالب ۱۲ منه
هیئت دائره مشتبه موافق حاشیه



صورت دائره دیگر اینست

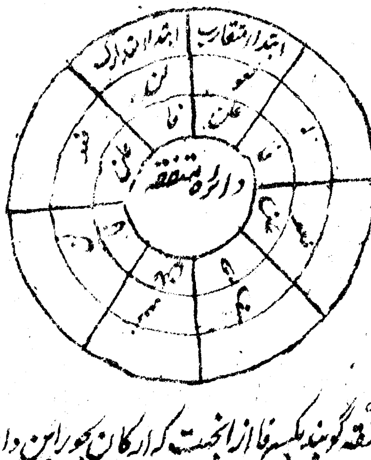


واین دائره را مشتبه گویند یعنی بحرها از آنجهت که بعضی ارکان بحور او مشتبه اند بیکدیگر
چنانکه مستفعلن که در بحر خفیف و مجتث ست مرکب ست از وتد مفروق و دو سبب
خفیف و مستفعلن که در بحور دیگر ست مرکب ست از دو سبب خفیف و وتد مجموع و همچنین
فاع لاتن که در بحر مضارع ست مرکب ست از وتد مفروق و دو سبب خفیف و فاعلاتن
که در غیر اوست مرکب ست از دو سبب خفیف و وتد مجموع و بعضی این دائره را وتدیه نامیده
اند بجهت آنکه وتد مفروق واقع نیست مگر درین بحر مشاکل مکفوف مقصور فاعلات
مفاعیل مفاعیل دو بار مثالش بیت یار تمش ده ام در شب دیجور ☆ زان سبب
که نشد روز محن دور ☆ تقطیعش ☆ یار تمش فاعلات ده ام در ش مفاعیل ب دیجور مفاعیل
زان سبب فاعلات نشد روز مفاعیل محن دور مفاعیل اصل این بحر فاعلاتن مفاعیلن
مفاعیلن ست دو بار اما چون فاعلاتن و مفاعیلن را کف کنند فاعلات و مفاعیل شود
بضم آخر هر دو چنانکه گذشت تکرار و چون مفاعیل را قصر کنند مفاعیل شود بسکون
لام چنانکه گذشت در بحر هزج و این بحر را از آنجهت مشاکل گویند که مشابه و
موافق بحر قریب ست در ارکان چرا که الفاظ هر دو یکی ست و اختلاف آنست
که اینجا فاعلاتن مقدم ست بر هر دو مفاعیل و در بحر قریب مؤخر ست از هر دو و مشاکله
در لغت مشابهت ست و موافق و این بحر نیز از بحور مستحدثه ست بحر متقارب مثمن سالم
این بحر را از آنجهت متقارب گویند که اوتاد و اسباب او بهم نزدیک اند چرا که هر وتدی
را سببی در پی ست و تقارب در لغت بیکدیگر نزدیک شدن ست و بعضی گفته اند
که این بحر را از آنجهت متقارب گویند که اوتاد او بیکدیگر نزدیک اند چرا که در میان
هر دو وتد یک سبب خفیف ست و اصل این بحر هشت بار فعولن ست مثالش بیت
اگر سرو من در چمن جا بگیرد ☆ عجب باشد از سرو بالا بگیرد ☆ تقطیعش ☆ اگر سر فعولن رو من
در فعولن چمن جا فعولن بگیر د فعولن باقی تقطیع برین قیاس متقارب مثمن مقصور
فعولن فعولن فعولن فعول دو بار مثالش مؤلف گوید بیت مرا گشت آن مه چو
رهبران منود ☆ هزمرگم خبر بود از غم منود ☆ تقطیعش ☆ مرا گش فعولن ت آن مه فعولن چو رهبرا

فعولن شود فعول باقی تقطیع برین قیاس چون فعولن را قصر کنند یعنی حرف ساکن
سبب او را که نون ست بیندازند و حرف متحرک آن سبب که لام ست ساکن سازند
فعول شود و اینجا عروض و ضرب مقصور ست و باقی ارکان سالم متقارب مثمن
محذوف فعولن فعولن فعولن فعل دو بار مثالش مؤلف گوید بیت چو آیم بکویت مکن
عیبان ٭ که بی اختیارم درین آمدن ٭ تقطیع چو آیم فعولن بکویت فعولن مکن عی فعولن بن فعل
باقی تقطیع برین قیاس چون فعولن را حذف کنند یعنی سبب خفیف آخر او را که لن ست بیندازند
فعو بماند فعل بجای آن بنهند که مستعمل ست و اینجا عروض و ضرب محذوف ست و باقی ارکان
سالم هرجا که اشارت نباشد میان این دو وزن اگر باین که رکن آخر یکی فعول شود و رکن
آخر دیگری فعل از اجتماع این دو وزن بیت ناموزون نشود متقارب مثمن اثلم فعلن
فعولن چهار بار مثالش بیت آشوب جانی شوخ جهانی ٭ بی اعتقادی نامهربانی ٭ تقطیع
آشو فعلن بجانی فعولن شوخی فعلن جهانی فعولن باقی تقطیع برین قیاس ثلم در لغت رخنه شدن
بود و در اصطلاح انداختن فا فعولن ست عولن بماند فعلن بجای آن بنهند
فا و آن رکن را که ثلم در وی واقع ست اثلم گویند و چون فعلن را از فعولن بگیرند اثلم گویند و اینجا
چهار رکن اثلم ست و چهار رکن سالم متقارب مثمن مقبوض اثلم فعولن فعلن چهار بار
مثالش بیت گرم بخوانی ور مر برانی ٭ دل حسرتین را بجای جانی ٭ تقطیع گرم بخ فعول
وانی فعلن ور مب فعول رانی فعلن ٭ باقی تقطیع برین قیاس چون فعولن را قبض کنند یعنی
حرف ساکن پنجم او را که نون ست بیندازند فعول بماند بضم لام و اینجا چهار رکن مقبوض ست
و چهار رکن اثلم و بعضی مقبوض اثلم را بر شانزده رکن بنا کرده اند چنانکه خواجه عصمت الله
بخاری رحمة الله علیه فرماید مثالش بیت زهی دو چشمت بخون مردم کشاده تیر و کشیده
خنجر ٭ رخ چو ماهت صباح دولت خط سیاهت شب معنبر ٭ تقطیع زهی فعول دو چشمت
فعلن بخون فعول مردم فعلن کشاده فعول تیر و فعلن کشیده فعول خنجر فعلن باقی تقطیع برین
قیاس متقارب مسدس سالم فعولن شش بار مثالش بیت ز درد جدائی
چنانم که از زندگانی بجانم ٭ تقطیع ز درد فعولن جدائی فعولن چنانم فعولن که از زن

فعولن وکافی فعولن بجانم فعولن واگر عروض وضرب مقصور باشد وزن او چنین بود که فعولن فعولن فعول و اگر عروض وضرب این مسدس محذوف باشد وزن او چنین بود که فعولن فعولن فعل بحر متدارک مثمن سالم این بحر را از انجهت متدارک گویند که اسباب او دریافته هست اوتاد را و تدارک در لغت دریافتن و پیوستن ست و بعضی گفته اند که چون ابوالحسن اخفش این بحر را پیدا کرد و پیوست به بحرها که خلیل ابن احمد پیدا کرده بود او را متدارک نام کرد و احمد عروضی این بحر را غریب نام کرده هست و اصل او فاعلن ست هشت بار مثالش بیت حسن و لطف تراانده شده مهر و مه ✽ خط و خال ترا مشک چین خاک ره ✽ تقطیع حسن و لط فاعلن فی ترا فاعلن نده شد فاعلن مهر و مه فاعلن باقی زنیسان میدان دیگر متدارک مثمن مخبون فعلن بکسر عین هشت بار مثالش بیت چو رخت بنود گل باغ ارم ✽ چو قدت بنود قد سرو چمن ✽ تقطیعش چو رخت فعلن بنود فعلن گلبا فعلن غ ارم فعلن باقی زنیسان چون فاعلن ازحبن کنند فعلن بماند بکسر عین چنانچه گذشت در بحر رمل اینجا همه ارکان مخبون اند متدارک مثمن مقطوع فعلن بسکون عین هشت بار مثالش بیت هر دم پیشت دارم زاری ✽ گر غم تا کے زارم زاری تقطیع هر دم فعلن پیشت فعلن دارم فعلن زاری فعلن باقی زنیسان میدان چون فاعلن را قطع کنند یعنی از وتد مجموع او که علن ست حرف ساکن را بیندازند که نون ست و متحرک پیش ازو را که لام ست ساکن سازند فاعل شود فعلن که لفظ با تنوین ست بجای آن بنهند و اینجا همه ارکان مقطوع اند و این بحر را صوت الناقوس نیز میگویند و از جابر انصاری رضی الله عنه روایت ست که گفت در راه شام با حضرت امیرالمومنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه بودم در بر دیری میگذشتیم ترسایے ناقوس مینواخت چون آنحضرت آواز ناقوس شنیدند فرمودند که ناقوس چنین میگوید و چند بیت در بیان فنای دنیا خواندند و اول ابیات اینست بیت حقا حقا حقا حقا ✽ صدقا صدقا صدقا صدقا ✽ پس معلوم شد که صوت ناقوس مشابه متدارک مقطوع ست متدارک مثمن مخبون مقطوع فاعلن فعل چهار بار مثالش

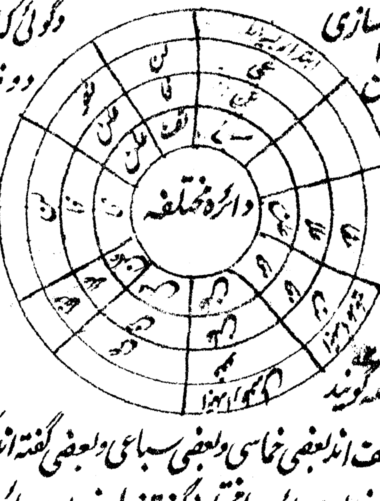
بیت سنبل سیه بر سمن مزن * لشکر حبش بر ختن مزن * تقطیع سنبل فاعلن سیه فعل بر سمن فاعلن مزن فعل لشکری فاعلن حبش فعل بر ختن فاعلن مزن فعل چون فاعلن را خبن و قطع کنند فعلن شود بکسر عین فعل بفتح عین بجای آن نهند بجهت خفت خفیف و متدارک مسدس اگر سالم الاجزا باشد وزن او فاعلن بود شش بار و اگر مخبون الاجزاء باشد فعلن شود شش بار و اگر مخبون مقطوع الاجزا باشد فعل شود شش بار رفصل در بیان فک دو بحر گذشته بدانکه خلیل بن احمد بحر متقارب را در یک دایره نهاده است و آنرا مفرده نام کرده بجهت آنکه یک بحر است و ابو الحسن اخفش ازین دایره بحر متدارک را استخراج کرده است بر قیاس دوایر تا بحور دیگر چیزی که چون چهار فعولن را بر خط دایره نویسی و از فعو آغاز کنی و بر لن تمام سازی و گویی که فعولن فعولن فعولن فعولن بحر متقارب باشد و اگر فعو را گذاری و از لن آغاز کنی و بر فعو تمام سازی و گویی که لن فعو لن فعو لن فعو لن فعو بر وزن چهار فاعلن باشد که بحر متدارک است صورت دایره اینست



و این دایره را متفقه گویند بکسر فا از آنجهت که ارکان بحور این دایره متفق اند بیکدیگر یعنی که همه خماسی اند مرکب از وتد مجموع و سبب خفیف و بعضی این را دایره مشتبه نامیده اند بحر طویل سالم این بحر را از آنجهت طویل گویند که طویل در لغت دراز را گویند و این بحر دراز ترین بحرهای شعر عرب است چرا که یک بیت او چهل و هشت حرف است و هیچ بحر دیگر باین درجه نمی رسد و بعد از خلیل بن احمد سر یک ازین یازده بحر را که هزج و رمل و رجز و منسرح و مضارع و مقتضب و مجتث و سریع

و خفیف و وافر و کامل ست بر شش رکن سباعی وضع کرده ست که چهل و دو حرف باشد و بحر متقارب بر هشت رکن خماسی وضع کرده ست که چهل حرف باشد و اگرچه بحر مدید و بحر بسیط را نیز بر چهار رکن سباعی و چهار رکن خماسی که چهل و هشت حرف باشد وضع کرده ست اما بحر مدید در شعر عرب البته مجزو می آید و مجزو بیتی را گویند که عروض و ضرب او بیفتد چنانکه گذشت در بحر مقتضب پس مدید نیز مسدس شود و بسیط اگر مجزو آید مسدس شود و اگر مثمن آید البته عروض و ضرب او مخبون می آید پس چون مخبون از عروض و ضرب دو دو حرف بیفتد چهل و شش حروف ماند و بعضی گفته اند این بحر را از آن جهت طویل گویند که مجزو نیاید و هرگز از هشت رکن کمتر نیست بخلاف بحور دیگر و بعضی گفته اند که طویل از آن گویند این بحر را که در ارکان او اوتاد مقدم اند بر اسباب و وتد طویل ست نسبت به سبب و اصل این بحر فعولن مفاعیلن ست چهار بار مثالش بیت دلارام یار اگر بوعده وفا بودی + بسوی بدسگالی کاخسر تسلی بجا بودی + تقطیع دلارا فعولن مارا اگر مفاعیلن بوعده فعولن وفا بودی مفاعیلن بسوی فعولن بدی کاخسر مفاعیلن تسلی فعولن بجا بودی مفاعیلن و بعضی عکس طویل یعنی مفاعیلن فعولن را چهار بار بحر عریض مقلوب طویل نامیده اند بحر مدید مثمن سالم این بحر را از آن جهت مدید گویند که مد و کشیده ست و این بحر را از طویل کشیده اند و بیرون آورده چنانکه از دائره معلوم خواهد شد و بعضی گفته اند که این بحر را از آن جهت مدید گویند که دو سبب در دو طرف ارکان سباعی او کشیده شده ست فا در اول رکن و تن در آخر و بعضی گفته اند که ارکان سباعی در گرد ارکان خماسی او کشیده ست و اصل این بحر فاعلاتن فاعلن ست چهار بار مثالش بیت ای دل بیدرد العل تو درمان شده + خاک پایت بندرا چشمه حیوان شده + تقطیعش ای دل بی فاعلاتن دردرا فاعلن لعل تو در فاعلاتن مان شده فاعلن و ظاهر ست که بحر مدید بطبع اقرب ست از طویل و اگر فاعلن را خبن کنند و چنین گویند که فاعلاتن فعلن چهار بار تمام اثقل بیرون آید مثالش بیت از میان دهنش دل تو ان یکسر مو + زان نشان باز نده زین سخن هیچ مگو + تقطیع از میانو فاعلاتن دهنش فعلن دل تو فاعلاتن یکسر مو فعلن و بعضی عکس مدید را یعنی فاعلن فاعلاتن چهار بار بحر عمیق نامیده اند

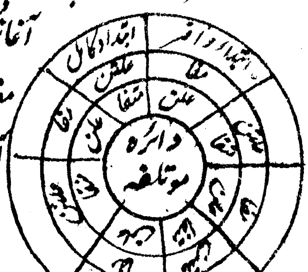
بحر بسیط مثمن سالم این بحر را ازانجهت بسیط گویند که بسیط در لغت گسترانیده شده است
و در اول هر رکن سباعی او دو سبب خفیف گسترانیده شده است سباعی را و دو سبب
خماسی را یک سبب و اصل این بحر مستفعلن فاعلن ست چهار بار مثالش بیت
ای باد صبا سالت دلم شاد از زور فلک * هجر تو بر خاطرم چون جراحت نمک *
تقطیع ای بادصبا مستفعلن لت دلم فاعلن شاد از دو مستفعلن ری فلک فاعلن هجری
تو بر مستفعلن خاطرم فاعلن چون جرا مستفعلن حت نمک فاعلن فصل در بیان فک سه بحر
گذشته بدانکه این سه بحر که طویل و مدید و بسیط است از یک دائره بیرون می آید چرا که چون
دو فعولن مفاعیلن را بر خط دائره نویسی و از فعولن آغاز کنی و بر مفاعیلن دوم تمام سازی
وگوئی که فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن بحر طویل باشد و اگر فعو را گذاری و از لن
آغاز کنی و بر فعو تمام سازی وگوئی که لن مفاعی لن فعولن
مفاعی لن فعو بر وزن دو فاعلاتن فاعلن شود
که بحر مدید ست و اگر از عیلن و آغاز کنی و بر
مفا تمام سازی وگوئی که عیلن فعولن
مفاعیلن فعولن مفا بر وزن دو مستفعلن
فاعلن شود که بحر بسیط است و صورت دائره
مثال این دائره را مختلفه گویند بکسر لام ازانجهت که ارکان



بحر این دائره مختلف اند بعضی خماسی و بعضی سباعی و بعضی گفته اند که چون ارکان سباعی
این سه بحر مختلف بودند این دائره را مختلفه گفتند و بعضی این دائره را مختلفه نامیده اند بفتح
لام بحر وافر مثمن سالم این بحر را ازانجهت وافر گویند که درین بحر
حرکات بسیار ست چرا که هر رکن او مشتمل ست بر پنج متحرک دو فوزیم واو وضم فا در لغت
بسیار ست و بعضی گفته اند که این بحر را وافر ازان گویند که اشعار عرب درین بحر بسیار ست
و اصل این بحر مفاعلتن ست هشت بار مثالش بیت چه شد صنما که سوی کسی نگه نفتی
نمی نگری * ز رسم جفا نمی گذری طریق وفا نمی سپری * چه شد صنما مفاعلتن که سوی کسی

مفاعلتن هشتم بضا مفاعلتن بنی نگری مفاعلتن بهمین قیاس باقی دان بحر کامل
مثمن سالم و این بحر را ازانجهت کامل گویند که همچنانکه در دائره وضع کرده اند همچنانکه تمام
آمده است و کمال در لغت تمامی است و بعضی گفته اند که چون حرکات این بحر بسیار بوده
او را کامل گفتند چرا که یک بیت تمام او مشتمل است بر چهل متحرک اگرچه اصل بحر وافر نیز
مشتمل است بر چهل متحرک اما او تمام مستعمل نیست و بعضی گفته اند که این بحر را ازان جهت
کامل گویند که ضرب او بر نه وجه می آید و ضرب هیچ بحر دیگر این مقدار نیست + اصل این بحر
متفاعلن ست هشت بار مثالش بیت نه دلش ز رسم بغلگه نعلط السوی و فا رو دهانه و فا
او بر و ... بغاز دل جفاکش بار ورد + تقطیع نه دلش ز رس متفاعلن بغلگی تفاعلن نعلط
السوی فاعلن وفا رد متفاعلن + بهمین قیاس کن دیگر **فصل** در بیان فک دو بحر گذشته
بدانکه بحر وافر و بحر کامل از یک دائره بیرون می آید چرا که چون چهار مفاعلتن را

بر خط دائره نویسی از مفا
دگوئی مفاعلتن مفاعلتن
بحر وافر شود و اگر از علتن
دگوئی که علتن مفاعلتن
بروزن چهار متفاعلن شود



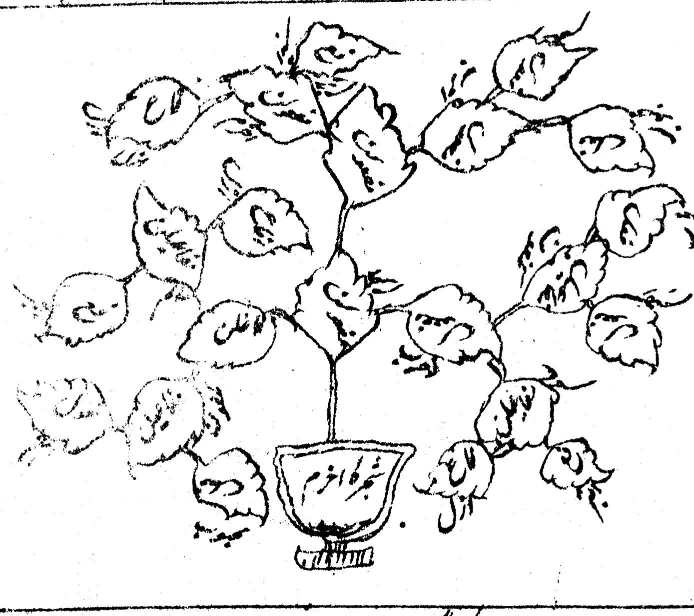
آغاز کنی و بر علتن تمام سازی
مفاعلتن مفاعلتن و زن
آغاز کنی و بر مفا تمام سازی
مفاعلتن مفاعلتن مفا
که بحر کامل ست و صورت
دائره اینست

و این دائره را موتلفه گویند بکسر لام ازانجهت که ارکان بحور این دائره را بهم الفت و
مناسبت ست بانمعنی که همه سباعی اند مرکب از وتد مجموع و فاصله صغری و بعضی این دائره
را متفقه نامیده اند و معنی ائتلاف و اتفاق بهم نزدیک ست و معلوم باشد که این پنج دائره
که درین رساله آورده شده دوائریست که خلیل ابن احمد وضع آن کرده ست و نام نهاده و پانزده
بحر اصل استخراج کرده اما دائره اول مختلفه ست که بر شش رکن نهاده است بجهت آنکه
بحور این دائره را مسدس الاجزا وضع کرده ست همچنانکه گذشت و وجه تسمیه بحر طویل **فصل**
در بیان اوزان رباعی بدانکه وزن رباعی که آنرا دو بیتی و ترانه نیز گویند

از بحر هزج بیرون می آید و آنرا عجم پیدا کرده اند و بر بیست و چهار نوع آورده و مجموع این
بیست و چهار وزن از ده ارکان مرکب ست یکی مفاعیلن سالم که در هزج سالم از تکرار آن حاصل میشود
چنانکه گذشت دوم مفعول اخرب چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را اخرب کنند مفعول
شود و الف و لام ساقط شود سوم مفاعلن مقبوض چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را قبض کنند
مفاعلن بماند چهارم مفاعیل مکفوف چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را کف کنند
مفاعیل بماند پنجم فعول اهتم و هتم در اصطلاح اجتماع حذف و قصر ست در مفاعیلن
چون بحذف لن از مفاعیلن بیفتد و بقصر یا بیفتد و عین ساکن شود مفاع بماند فعول بجای
آن بنشیند بجهت افتادن لام و آن رکن را که هتم در و واقع ست اهتم گویند و هتم در لغت
دندان پیش شکستن ست و چون فعول را از مفاعیلن بگیرند اهتم گویند ششم فعل
مجبوب و جب در لغت خصی کردن ست و در اصطلاح انداختن هر دو سبب مفاعیلن
ست مفا بماند فعل بجای آن بنشیند بجهت افتادن عین و لام و آن رکن را که جب در و
واقع ست مجبوب گویند و چون فعل را از مفاعیلن بگیرند مجبوب گویند هفتم فاع ازل و زلل
در لغت بی گوشتی ران و ضعف پایان ست و در اصطلاح اجتماع هتم و خرم
ست و چون از مفاع اهتم میم بیفتد بخرم فاع بماند و چون فاع را از مفاعیلن
بگیرند ازل گویند هشتم فع ابتر و بتر در لغت دنباله بریدن و در اصطلاح اجتماع
جب و خرم ست و چون از مفا مجبوب میم بیفتد بخرم فا بماند فع بجای آن
بنشیند که دو حرف اول میزان ست و چون فع را از مفاعیلن بگیرند ابتر
نهم مفعولن اخرم چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را اخرم کنند مفعولن
شود دهم فاعلن اشتر چنانکه دانستی که چون مفاعیلن را اشتر کنند فاعلن
بماند و از برای ضبط این اوزان خواجه حسن قطان که از ائمهٔ خراسان
بوده است دو شجره ساخته یکی را شجرهٔ اخرب گویند و دیگر را شجرهٔ اخرم
اما شجرهٔ اخرب آنست که رکن اول او مفعول بود و شجرهٔ اخرم آنکه رکن اول
او مفعولن بود و شجرهٔ اخرب بر ده از ده نوع می آید و صورتش این ست



و از اجتماع این دوازده وزن با یکدیگر رباعی ناموزون نشود و شجرهٔ اخرم نیز دوازده نوع رباعی بدین وجه نوشته شد



و از اجتماع این دوازده وزن نیز با یکدیگر رباعی ناموزون نشود و بعضی گفته اند که اوزان
شجرهٔ اخرب را با وزن شجرهٔ اخرم جمع کردن نیکو نیست مثال [illegible] از شجرهٔ اخرب

در تاریخ نوشتن رساله رباعی سیفی چه رساله نوشتی دلکش + کش هر که بدید شد دل
و جانش خوش + اهل دل از وجه فیضها یابند + بنویس که هست فیضها تاریخش +
تقطیعش + سیفی چه مفعول رسالتی مفاعیلن نوشتی دل مفاعیلن کش فع ۱۲۹۶ + کش هر ک
مفعول بدید شد مفاعلن دل و جانش مفاعیلن خوش فع + اهلی مفعول از وجه فی مفاعلن
ضهای یا مفاعیلن بند فاع + بنویس مفعول کهست فی مفاعیلن ضها تارے مفاعیلن
خش فع + و بعضی گفته اند که اوزان رباعی بده هزار رسد و از الجمله این ست که
مفعول مفاعلن فعولن فعلن و این را مثال آورده که ع العاشق فی هواک
ساهر ساهر + تقطیعش + العاش مفعول قفی هوا مفاعلن کساهن فعولن ساهر فعلن
و شک نیست که این مصراع را چنین تقطیع می توان کرد که العاش مفعول قفی هوا
مفاعلن کساهن ساهر مفاعیلن هر فع وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین فقط

تمت

خاتمة الطبع

لله الحمد و المنه که کتاب بلاغت و فصاحت نصاب حاوی مسائل عروض
و قوافی موسوم به عروض سیفی بار اول در مطبع نامی
باهتمام ابو الحسنات قطب الدین احمد ماه رمضان
المبارک سنه ۱۳۰۳ هجری مطابق ماه جون
۱۸۸۶ء منطبع گردید